۱

۱۹۰۶۰
۲۱۰۲۲۸

وقف فی سبیل الله
وقف فی سبیل الله

۵۳۸۲
۹۷۴۱
۹۰۳۰
۲۱۱۴۳

نشانه روغن زرد ماه

صد من روغن چهل من

قند ده من چاه سار

دیگ حاجت مدار دنیای السلام

علی

شرح قصیده برده بوصیری

وقف ... الله

نبات روغن زرد

صد من روغن ... من

قند ده من ... بیارد

... علی

رب یسر ولا تعسر رب تمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

امن تذکر جیران بذی سلم
مزجت دمعا جری من مقلة بدم

ای بیاد صحبت یارانت اندر ذی سلم اشک چشم آمیخته
باخون روان گشته بهم

ام هبت الریح من تلقاء کاظمة
واومض البرق فی الظلماء من اضم

یا مگر از کاظمه بادی وزید از کوی دوست
یا مگر در نیم شب برقی دمیدست از اضم

ذی سلم جای درختی ست یا قریه در کاظمه و اضم نیز دو موضع اند
در بادیه که محل نزول و اقامة محبوبه دلخواه ست و معنی
این دو بیت آن ست که شاعر نفس خود در خطاب میکند که
ای نفس من از یاد کردن دوستان و همسایگان که
موضع ذی سلم اند آمیخته تو اشک چشم خود در الخون یعنی
دوستان خود را یاد کرده و اشک خونین را از دیده میباری
یا آنکه باد آشنائی و نسیم شناسائی از جانب کاظمه که

١٩٠٦٠
٢١٠٢٢٥

وقف فی سبیل الله
وقف فی سبیل الله

٢ ٨ ٣ ٥
١ ٤ ٧ ٩
٣ ٠ ٩
٢١١٤٣

تنباکو روغن زرد ...

روغن
صد من ... من

قند ده من چاه ...

دیگر حاجت ندارد والسلام

علی

شرح قصیده برده بوصیری

مسکن یاران است و زیر ده است و برق محبت و دوستی
در تاریکی شب فراق از جانب ضم که موضع قرارگاه احباب است
وسکون اصحاب است درخشیده است از جهت گریه مسکینی و سیل خونین
از دیده روان کرده و گرنه گریهٔ تو از زحمت نیست

فَمَا لِعَینَیکَ اِن قُلتَ اکفُفَا هَمَتَا

وَمَا لِقَلبِکَ اِن قُلتَ استَفِق یَهِم

چیست چشمت کو بمیت گریان مشو گریان شود   چیست
دل کویم بهش شو آشفته گردد ز غم   بس چیست مر چشمان ترا که
اگر میگویی از گریه بس کن دران می افزایند و چیست مر دل ترا که

اگر میگویی هشیار شو و صبر و سکون پیش گیر اضطراب
زیاده میشود پس اگر ترا دوستان قدیم بیاد نیامده اند
و آتش عشق ایشان در دل جوش نزده است چشم و دل تو
چرا فرمان تو نمی برند

اَیَحسَبُ الصَّبُّ اَنَّ الحُبَّ مُنکَتِمٌ

مَا بَینَ مُنسَجِمٍ مِنهُ وَ مُضطَرِمِ

ای تو پندار یکه عشق عاشقان پنهان شود   در میان آتش
سوزان آب چشم نم   یعنی می پندارد عاشق روی دوست که
در عشق او مست حیران شده است که عشق پوشیده و پنهان است

در میان دو گواه عمّاز که سوز درون را آشکارا میکنند
وآن اشک خونین و نفس آتشین است یعنی چون عاشق باران
سرشک از دیده می بارد و آه آتشین از سینه برمی آرد
عشق و پنهان نتوان بود   آب چشمم راز دل یکیک بمردم
باز گفت   عاشقی مستی دیوانگی نتوان نهفت

لَوَلَا الهَوَی لَم تَرِق دَمعًا عَلَی طَلَلٍ

وَلَا اَرِقتَ لِذِکرِ البَانِ وَالعَلَمِ

گر نبودی عشق اشکت بر طلل کی ریختی   گر نبودی بیخوابی چشمت
از غم بانُ علم   یعنی ای نفس اگر تو را عشق و محبت غالب نبودی
الحی

نریختی اشک خونین بر نشانه سرای دوستان و خواب و قرار تو
نمیرفت بیاد کردن درختان و آثار دیار یاران و منازل
احباب قدیم یعنی گریه و بیخوابی تو از عشق و محبت یار است
نه از دوستی دیار   وَلَا اَعَادَتکَ لَونِی عَبرَةً وَضَنًی

ذِکرُ الخِیَامِ وَذِکرِی سَاکِنِ الخِیَمِ

فَکَیفَ تُنکِرُ حُبًّا بَعدَ مَا شَهِدَت

بِهِ عَلَیکَ عُدُولُ الدَّمعِ وَالسَّقَمِ

چون کنی انکار حبت چون گواهی میدهد   بر تو اشک سرخ
روی زرد سستی از سقم   یعنی ای نفس پس چگونه انکار

عشق میکنی بعد ازانکه گواهی داده اند محبت و عشق بر تو
دو گواه عدل و آن اشک چشم و بیماری جسم است و چون
گواهان عدل گواهی داده اند انکار مسموع نیست

وَاَثْبَتَ الْوَجْدُ خَطَّیْ عَبْرَةٍ وَضَنیً
مِثْلَ الْبَهَارِ عَلی خَدَّیْکَ وَالْعَنَمِ

عشق ثابت کرد بر تو خط اشک و لاغری   چون بهار روی یار و سرخی شاخ عنم

و نیز عشق ظاهر کرده است بر دو رخسارهٔ تو
خطهای زرد از خون اشک و زردی چهره مانند بهار و عنم
یعنی همچون ورق گل تازه که در روی سرخی نماند پس ای نفس مع

بعد ازان

بعد ازانکه نمیکنی بخطهای سرخ و زرد و اشک و گونهٔ رخسار
ظاهر شد و دو گواه عدل که اشک و بیماری جسم است بر عشق تو
گواهی دادند پس ترا انکار عشق و محبت کردن بی معنی است
و لایق نیست

نَعَمْ سَرَی طَیْفُ مَنْ اَهْوَی فَاَرَّقَنِی
وَالْحُبُّ یَعْتَرِضُ اللَّذَّاتِ بِالْاَلَمِ

چون خیال دلبرم آمد مرا بیخواب کرد   عشق آرد در میان خرمی رنج و الم

یعنی بلی شوق و نیاز بلقای دوستی که مرا آشفته گردانیده است مرا
در خواب نمیگذارد و بیخوابی قرار کرده است آری دوستی عشق
عاشق را از تمام لذت سیر و بی نیاز و دور میگرداند بواسطهٔ درد و الم -

ومحبت کیهٔ آنکس را بی پروا کرده است

یا لائمی فی الهوی العذری معذرةً

منّی الیک ولو انصفت لم تلم

ایکه در عشقم ملامت میکنی معذور دار گر ز انصاف باشد عذرم آری از کرم

ای آنکس که ملامت میکنی در عشقی که صاحب آن معذور باید داشت

و ملامت او نباید کرد و قبول کن عذری که از من است بسوی تو

ای ملامت کننده انصاف بدهی و ترک ملامت بگوی

اگر ببینی دست از ترنج نشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

عدتک حالی لا سرّی بمستتر

عن الوشاة ولا دائی بمنحسم

حال من از تو گذشته سر من دشمنان نیست پنهان درون

زایل نگشته از الم یعنی کسانی که راز عشق را فاش میکنند

پوشیده نیست درد دل و سوز درون من باهیچ طریق منقطع نشوند

و بر هم خورند نیست پس ای ملامت گوی چون حال درون

و بیرون من بر تو پوشیده نیست انصاف بده و ترک ملامت گوی

مکن بنامه سیاهی ملامت من مست که آگهست که تقدیر بر سرم چه نوشت

محضتنی النصح لکن لست اسمعه

ان المحب عن العذال فی صمم

تو نصیحت میکنی نیکو و من می نشنوم عاشقان باشند دایم از ملامت در صمم

یعنی ای ملامت کننده اگرچه نصیحت و پند تو همه خالص گشت پاک
از شوائب غرض و ریا لیکن من ملامت ترا نمیشنوم زیرا که
محب و عاشق از ملامت کننده کان در پرده صمم و کری ست
اگرچه نصیحت تو بی ریاست اما گوش جان من کر شده است
و از شنیدن نصیحت و ملامت منزّه و مبرّاست چنانکه در حدیث
نبوی صلی الله تعالی علیه و سلم وارد ست که حُبُّكَ الشَّیءَ
یُعمِی وَیُصِمّ

إنّی اتّهمتُ نَصیحَ الشَّیبِ فی عَذَلی
وَالشَّیبُ أبعَدُ فی نُصحٍ مِنَ التُّهَمِ

شیب پندم داد من بردم گمان بد برو
گرچه شیب اندر نصیحت دور باشد از تهم

بدرستی

بدرستی که من تهمت کننده کرده نصیحت کننده پیری را
در ملامت خویش و حال آنکه پیری در نصیحت دورتر است
از تهمت یعنی پیری مرا عارض شده است و بزبان حال مرا
ملامت میکنند و من او را تهمت می نهم با آنکه تو بر من حسد
میبری و طمع در کار من کرده با وجود آنکه پیری را هیچ نسبتی
بآن نیست که تهمتی بر آنکه تو نهاد پس ترا ای ملامت کننده
من که قابل طمع و حسد و محل هزار غرضی بر تو هزار تهمت خواهم
نهاد و برو ترک ملامت و نصیحت و پند و وعظ من گیر و مرا
با عشق گذار تو با سودای من بر نیائی

فَإنَّ أمّارَتی بالسُّوءِ ما اتَّعَظَت
مِن جَهلِها بِنَذیرِ الشَّیبِ وَالهَرَمِ

نفس فرمان ده بدها میکند و نیم خراب   وز جهالت پند نه
پذیرد ز پیری و هرم   یعنی ملامت عذال را قبول نمیکنیم زیرا که
نفس من امر کننده است ببدی از غایت جهل و وعظ و نصیحت
از بیم کننده شیب و پیری و ضعف قبول نمیکند و حال آنکه
نصیحت او بی غرض است نه بس ای ملامت گوی نصیحت تراکه
شائبهٔ عرض داشته باشد کی قبول خواهد کرد و کی خواهد شنید

وَلَا اَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِیلِ قِرَیٰ

ضَیْفٍ اَلَمَّ بِرَاْسِی غَیْرَ مُحْتَشِمٍ

هم نکرد او کار نیکو بهر مهمانی که او   بر سرم آمد فرود از من نگشت او محتشم

یعنی

یعنی ای نفس امارهٔ من کارسازی نکرده است از فعل نیکو
بجهت مهمان عزیز پیری که بر سر من فرود می آمده است یعنی ضیفی
عزیز و مهمانی شریف که نور پیری است بر سر من فرود آمده است
و نفس من او را عزیز نداشته است و مائدهٔ خصال حمیده را
فعال پسندیده را پیش او ننهاده و حرمت داری نکرده

لَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ اِنّی مَا اُوَقِّرُهُ

کَتَمْتُ سِرًّا بَدَا لِی مِنْهُ بِالْکَتَمِ

گر بدانستم که مهمان را نمیدارم بزرگ   کردمی تغییر سفیدی مویم از کتم
یعنی اگر من میدانستمی پیش از فرود آمدن پیری بر سر من که

اور تعظیم نخواهم کرد هر اینه پوشیده می اول چیزیکه مرا
ظاهر شد از سر سری بوسمه یعنی گیاهی که موی را بدان
رنک میکنند مقصود انکه اگر من دانستمی که پیر را تعظیم و توقیر
نخواهم نمود و ملازمت و نصیحت او نخواهم شنود من موی خود را
رنک کردمی بوسمه و نگذاشتمی که ظاهر گردد و نماینده شود

مَن لِّي بِرَدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَايَتِهَا

كَمَا يُرَدُّ جِمَاحُ الْخَيْلِ بِاللُّجُمِ

نفس سرکش را زبراهی که می آرد براه چون لجام اسب سرکش آورد باز راهم
یعنی کیست آنکس که ضامن شود و یاری دهد مرا با انکه باز دارد

نفس

نفس عادی سرکش را از غوایت و گمراهی همچنانکه
باز داشته میشود اسبان حرون سرکش را بلگام
یعنی نفس اماره من در غایت ضلالت و گمراهی است
و مرا قوت و قدرت آن نیست که او را از ضلالت
براه رست در اورم و دوستی میخواهم و یاری میطلبم که
مرا یاری دهد و نفس مرا از سرکشی باز دارد
یار کار افتاده را یاری هم از یاران رسد

فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِي كَسْرَ شَهْوَتِهَا

اِنَّ الطَّعَامَ يُقَوِّي شَهْوَةَ النَّهِمِ

وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى

حُبِّ الرِّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ

پس مجو بر فعل عصیان کسر شهوتهای نفس زانکه قوّت
میدهد حرص طعام اندر شکم نفس چون طفل است شیرش
کر دهی دایم خورد ور ز شیرش باز داری و نخواهد هیچ دم
یعنی پس ای مخاطب مجو شکستن شهوة نفس را
بگناهان یعنی شهوة و شره نفس اماره بگناه کردن
نمیکشند زیرا که گناه طعام نفس است و طعام شهوة
نفس حریص را زیاده میکرداند و نفس مانند طفل است اگر

اگر تو طفل را بمکیدن شیر رها کنی تا آن زمانکه بمرتبهٔ جوانی
بل که تا زمانیکه پیر شود از پیری دندانهایش بریزد
همچنان شیر می مکد و عادت کند و اگر از شیر باز داری
باز میشود و ترک عادت میکند پس همچنین اگر نفس را
بگناه کردن رها کنی عادت میکند بر آن و اگر باز دارش میداری
ترک گناه و معصیت میکند که النّفس راغبة اذا رغبتها
واذا تردّها الی قلیل تقنع

فَاصْرِفْ هَوَاهَا وَحَاذِرْ اَنْ تُوَلِّيَهُ

اِنَّ الْهَوَى مَا تَوَلَّى يُصْمِ اَوْ يَصِمِ

بازگیرش از هوا برخود هوا حاکم مکن چون هوا حاکم
شود دینت شود در حال کم پس بگردان هوای نفس را
و بر حذر باش از آنکه او را حاکم خویش سازی بدرستی که
هوای نفس هرگاه مستولی شود حاکم آنکس را هلاک گرداند
یا آنکه او را معیوب سازد در دنیا و آخرت پس اولی آن
باشد که نگذارند که او مستولی گردد

وَرَاعِهَا وَهِیَ فِی الْاَعْمَالِ سَائِمَةٌ

وَاِنْ هِیَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعٰی فَلَا تُسِمِ

نفس را معمور کن تا در عمل جولان کند و در چیزی اسیر گردد
باز

بازدارش از ستم یعنی نیک رعایت کن نفس خود را
و از احوال او خبردار باش در حالتی که نفس تو در بستان
اعمال صالحه چرنده باشد و اگر نفس تو چراگاه مرغزار
اعمال را شیرین یابد و او را از آن خوش آید پس در آن حال
تو نفس خود را با عمال مشغول مدار یعنی هرگاه که نفس تو
بریاضت و مجاهده مشغول گردد و بنور ریاضت منور گردد
و خود را بدین آراسته گرداند اعمال در و پدید شود از نتیجه
لذتی بدو رسد تو در آن حال ترک ریاضت و مجاهده کن
تا نفس تو از ورطه دید عمل و استحسان ریاضت بیرون آید که

آن آفت عظیم ست

کَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً

مِنْ حَیْثُ لَمْ یَدْرِ اَنَّ السَّمَّ فِی الدَّسَمِ

لذتی کان با مضرت باشد ارایش شخص آنچنان کس در نیابد
زانکه زهر ست در دسم یعنی بسیار چنان است که
نفس تلبیس کند و خوب نماید لذتی از لذتها را بر مرد
ازان رو که نفس با و تلبیس کرده است و باطل را در لباس
حق بدو نموده است پس مرد نمیداند که درین طعام چرب
وشیرین زهر قاتل است چند بصورت لذت می نماید

اما

اما معنی زهر ست پس هرگاه که نفس خود را بر ریاضت
و مجاهده در اعمال صالحه مشغول سازی نیک از احوال او
باخبر باش تا ترا بازی ندهد و باطل در لباس حق بتو ننماید
حضرت علی کرم الله وجهه فرموده مر سلمان را که ای سلمان
ان مثل الدنیا کمثل الحیة لین مسها ناعم قاتل سمها
فاعرض عما یعجبک فیها لقلة ما یصحبک منها وضع عنک
همومها لما ایقنت به من فراقها وتصرف حالاتها وکن
آنس ما تکون بها احذر منها ما یکون منها فان صاحبها
کلما اطمان منها الی سرور شخصته الی محذور یعنی دنیا

مانند مارست زیراکه ظاهر ماررا چون مساس کنی نرم است
و در باطن او زهر قاتل است مندرج دنیا نیز بحسب ظاهر
نیکو منظر و آراسته محضر مینماید اما بحسب باطن کشنده است
و آدمی را در مهالک ضلالت می اندازد و صورتش مزین
و مرغوبست و معنیش زشت و گنده و ظاهر نعمت مینماید
و در باطن زحمت و بلیه است اعراض کن و احتراض نمای
ازانچه ترا در دنیا خوب مینماید زیراکه مصاحبت آنچیز با تو
دو سه روزه بیش نیست و بنیاد از خود و هموم و غمهای
دنیا را که ترا یقین است که دنیا را از تو مفارقت خواهد بود

واحوال

واحوال او متغیر خواهد شد و باش تو حذر کننده
ترا ازانچه از دنیاست در حالتی که با تو آنچیز انس گیرنده تر است
یعنی هر چیز دنیا که انس تو با او بیشتر است ازان حذر
بیشتر کن چراکه صاحب دنیا یعنی دنیادار هرگاه که از دنیا
بسرور و راحت میرسد عقبت آن قصورست و مآل آن رحت مشیت است
همومک بالعیش مقرونة فلا تطلب العیش الا بهم حلاوة
دنیاک مسمومة فلا تاکل الشهد الا بسم محامد دنیاک
مومة فلا تلبس الحمد الا بذم واخش الدسائس من جوع
ومن شبع فرب مخمصة شر من التخم

خویش بترس از حیلهای نفس در جوع و شبع که گهی شد
گشنگی بدتر ز سیری و تخم وساوس جمع وسوسه است
و وسوسه فتنهٔ پنهان است یعنی حذر نفس خود باش
و بترس از فتنهای پنهان که آن فتنها بعضی از گرسنگی
و ریاضت و بیداری آن است که دل بنده رقیق و صافی
شود و تا مظهر تجلیات جمال و جلال حضرت ذو الجلال تواند بود
هرگاه که جوع و گرسنگی بر نهج صواب و طریق صدق
و اخلاص نباشد مفاسد آن بتر از مفاسد سیری است
اما بحسب ظاهر بجهة آنکه قوی و عضو و جوارح چون از عالم
صورت

صورت فیض نمی‌یابند بواسطهٔ ترک غذا و طعام
و شراب بی شک چون ریاضت بر طریق اخلاص
و صواب نیست از عالم معنی نیز فیض روحانی با عضا
و جوارح نمیرسد لاجرم ضعف و فتوری در قوی
بدن و اعضا پدید میشود و اما بحسب باطن از الجهة که
چون گرسنگی و ریاضت بر ریا آمیخته باشد در نفس اغراض
ناپسندیده پدید آید از عجب و دیدن عمل و غیر آن
و کسی که طعام و غذا بسیار نخورد و احتراض مینماید از ظاهر
کردن آن پیش خلق و گرسنه مرتاض دوست میدارد

آنرا که مردمان ریاضت او معلوم کنند و نفس او را

از ان للذتی وحظی بود پس ازین مفاسد حذر کن

وَاسْتَفْرِغِ الدَّمْعَ مِنْ عَيْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ

مِنَ الْمَحَارِمِ وَالْزَمْ حِمْيَةَ الْقَدَمِ النَّدَمِ

پس بیار از دیدگان اشکی که چشمت پر شده است

از محارم پس ملازمت شو بدرگاه ندم یعنی بر خطاها

وگناهان خود گریه کن و اشک بسیار از دیده بریز که پر شده است

از دیدن حرام وملازم باش مر ورع و تقوی را و نادم باش

وتائب شو در زمانیکه از گناهان که نشسته پشیمان بشوی

توبه

توبه و احتراز و گریه اثری تواند بود

وَخَالِفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصِهِمَا

وَإِنْ هُمَا مَحَّضَاكَ النُّصْحَ فَاتَّهِمِ

برخلاف نفس شیطان باش فرمان شان مبر و اگر نصیحت

میکنند قول شان وا از متهم یعنی مخالفت کن نفس و

شیطانرا و امر و نهی ایشانرا فرمان مبر که خدای تعالی

ترا از شیطان ترسانیده است که ان الشیطان للانسان

عدو مبین بدرستی که شیطان مر ایشانرا دشمن ظاهر است

پس اگر متابعت او کنی دشمن خود را تبعیت کرده باشی

وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ترا از نفس ترسانیده است که

اعدای عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن

دشمنان تو نفس تو است که همیشه مصاحب تو است

پس چون شیطان ونفس دشمنان جان تو اند ایشان را

مخالفت کن ونصیحت ایشان مشنو ایشانرا متهم ساز بانکه

نصیحت شما بنا بر مکر وغرض است

وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا

فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ

ترک کن فرمان ایشان خواه خصم ند خواه حکم زانکه میدانی

تو مکر خصم وهم مکر حکم یعنی فرمان مبر نفس وشیطانرا که

اگر

اگرچه ایشان خود را بصورت حکم عدل نمایند زیرا که در معنی

خصم تو اند وبا تو مکر میکنند پس هیچکدام ایشانرا فرمان مبر

اگر خصم تو باشند واگر حکم عدل بنمایند خود بدرستی که تو

مکر خصم وحکم وبازندگی ایشانرا نیکو میدانی

أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ قَوْلٍ بِلَا عَمَلٍ

لَقَدْ نَسَبْتُ بِهِ نَسْلًا لِذِي عُقُمِ

أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ لَكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهِ

وَمَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ

میکنم استغفر الله از کلام بی عمل بچه میخواهم از آن زن که بود صاحب عقم

امر کردی تو بخیر من بکردم هیچ چیز راستی در دین بکردم
راست بین شو گفتنم   یعنی آمرزش میخواهم از خدا تعالی
از قولی که بی عمل باشد یعنی این همه نصیحت کردم ترا
و نفس من با آن عمل نمیکند و نسل اعمال صالحه مر نفس خود را
نسبت کردم و حال آنکه او عقیم و نازاینده است و هر گز
عملی که لایق حضرت عزت باشد از من بگردار صادر نشده است
من امر بکردم ترا بالخیر و نیکوکاری و من موجب آن عمل نمیکنم
و استقامت و راستی در کار و عمل خود ندارم پس چه معنی
داشته باشد قول و نصیحت من ترا که راست باش و براه راست مداومت کن

بی

پس من خود را در تحت خطاب اتأمرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم داخل کردم و در حدیث آسمانی وارد گشته است
حق سبحانه و تعالی فرموده است بعیسی علیه السلام انک تعظ
الناس فان اتعظت بما تقول فنعم والا فاستحیی منی

وَلَا تَزَوَّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً

وَلَمْ أُصَلِّ سِوَى فَرْضٍ وَلَمْ أَصُمِ

سنتی هرگز نکردم بهر زاد آخرت   در نماز روزه جز فرضی
نیاید از تنم یعنی من زاد راه خود را ختم نکردم پیش از مرگ بنافله را
و نگذاردم نمازی و نداشتم روزه غیر از نماز و روزه فریضه

یعنی نماز و روزهٔ زیادتی در مدت عمر خود نکردم
و هیچ قربتی بدرگاه خدا تعالی حاصل نکرده ام و بنده را
قربت بنماز و روزه بدرگاه حضرت جل عزت حاصل می شود
چنانکه حدیث قدسی وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و یده و رجله فبی
یسمع و بی یبصره و بی یبطش و بی یمشی

ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْیَی الظَّلَامَ اِلٰی

اِنِ اشْتَکَتْ قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمِ

من ستم کردم پس بر سنت خیر البشر انکه از احیاء شبها
پای

پای او کردی ورم یعنی من ظلم کرده ام بر نفس خود
و ترک کردم سنت آنکس را که بیدار داشته است
شبهای تاریک را تا آنزمانکه قدمهای مبارکش از بس که
تا روز بر یک قدم ایستاده است مضرت ورم ظاهر شده است
چون کفار ازین واقف شده اند نسبت شقاوت
بانحضرت کردند و گفتند که محمد خود را بعبادت خدای خود
شقی کرده است پس این آیت نازل گشت که طه
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی مفسران گفته اند که
طه یعنی طا ها و معنی آن است که ای محمد بکوب زمین را

بقدم مبارک خویش یعنی قدم بر زمین نه و مارا عبادت کن
و نفس نفیس خود را در مشقت و تعب میندا ز زیرا که ما خدای
تو ام بفرستاده ایم بتو قرآنرا تا دشمنان ترا شقی خوانند
تو ای محمد نیک بخت دنیا و آخرتی و تمام اولین و آخرین از
انبیا و رسل و اولیا و زهاد و عباد همه از سعادت تو اند
پس چگونه کفار هم شقاوت بر تو نهند

وَشَدَّ مِن سَغَبٍ اَحشَاءَهُ وَطَوَى
تَحتَ الحِجَارَةِ کَشحاً مُترَفَ الاَدَمِ
سنک بربستی بر شکم آن نازنین از گرسنگی صرف کردی
در

دره دین جمله دنیا و درم و حضرت علیه السلام از گرسنگی
شکم مبارک خود را در پیچیده بود سنگ بر تهی گاه ناعم
شریف لطیف خود بسته بود تا گرسنگی بدو نرسد و از
عبادت حق سبحانه و تعالی باز نماند و هر چه داشتی صرف کردی
و این ریاضت نه از آنجهة بود که او تدبیر معاش خود میسر نشد
زیرا آنکه کوه‌ها طلا بروی عرض کردند آنحضرت صلی الله
علیه و سلم قبول نفرموده بود و هیچ التفات نکرده بود
وَرَاوَدَتهُ الجِبَالُ الشُّمُّ مِن ذَهَبٍ
عَن نَفسِهِ فَاَرَاهَا اَیَّمَا شَمَمِ

وَاَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا ضَرُورَتُهُ اِنَّ الضَّرُورَةَ لَا تَعْدُوا
عَلَى الْعِصَمِ كوه از زر كرد خود عرضه تا كردد قبول
روى كردانيد از آن در مصطفى خير الامم نام تا ضرورتها كه
بودش ترك دنيا پيش كرد از ضرورت خسته نبود آنكه
دور است از جرم يعنى طلب كرد حضرت رسالت را
صلى الله عليه وسلم كوههاى مرتفع بغايت بلند كه از زر خالص بود
آنحضرت با آن كوهها استغنا نمود و قبول نكرد و موكد و قوى
ميكردانيد زهد و تقوى او را فقر و اضطرار يعنى هر چند حضرت
محمد را در دنيا اضطرار و فقر زياده مى بود آنحضرت در زهد و تقوى
مى

مى فزود بدرستى و راستيكه ضرورت فقر بر عصمت او غالب
نميشده صلى الله عليه وسلم كلما ذكره الذاكرون و كلما
سهى عنه الغافلون وَكَيْفَ تَدْعُو اِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ
لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ چون تواند خواند بسوى
ضرورت آنكه او نبودى نامدى بيرون دنيا از عدم
يعنى چگونه خواند بدنيا ضرورت فقر كسى را كه اگر وجود
شريف او نبودى دنيا از عدم بوجود نيامدى كه لولاك
لما خلقت الافلاك چنين گويند كه شيث بن آدم عليه السلام
از پدر سوال كرد كه اى پدر تو فاضلترى يا محمد عليه السلام

آدم علیه السلام ازین سوال او را منع کرد دوم بار شیث
این سوال کرد آدم فرمود که ای شیث حضرت محمد از من و از
جمیع فرشتگان و پیغمبران فاضلتر است بشش خصلت
اول انکه خدایتعالی خدیجه را بزنی بمحمد داد و خدیجه محمد را
بر دین خدایتعالی اعانت و یاری خواهد نمود و حوا را
بزنی بمن داد سبب بیرون آمدن از بهشت حوا بود
دوم انکه خدایتعالی نام محمد را مقارن و نزدیک بنام
خود گردانید و در لوح محفوظ ثبت است که لا اله الا الله محمد رسول الله
سیوم انکه شفاعت کبری در عرصه عرصات محمد راست
سوم

چهارم انکه اول کسی که زمین منشق گرده و او سر بر آورد
محمد باشد پنجم انکه بهشت حرام است بر جمیع انبیا و امتان
ایشان تا انکه محمد با امتان خود در بهشت نروند ششم
انکه خدایتعالی با من که آدمم فرمود که اگر نخواستمی که
محمد را از پشت تو بیرون آورم هرگز ترا نیافریدمی پس
حضرتی چنین را یقین که فقر و ضرورت بهیچ طریق بدنیا
استدعا نتواند نمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْکَوْنَیْنِ وَالثَّقَلَیْنِ
وَالْفَرِیقَیْنِ مِنْ عَرَبٍ وَمِنْ عَجَمٍ

انّ محمد سید الکونین فخر انس جان بهتر خلق دو عالم مهتر عرب و عجم
نبیّنا الآمرُ النّاهی فلا احدٌ
ابرّ فی قولٍ لا منهُ و لا نعم
امر ناهی پیغمبر از رسول است راستگوتر از ان نبود در قول لا در نعم
یعنی حضرت محمد مهتر و بهتر دنیا و آخرت و پری و آدمی
و عرب و عجم است و امر کننده است ما را بعملهای نیک و نهی
کننده است از کارهای بد و هیچکس در گفتن لا و نعم راستگوتر
از آنحضرت نیست و اگر کسی در سخن او شک آرد کافر گردد
نعوذ بالله منها هو الحبیب الّذی ترجی شفاعتهُ
لکل

لِکلّ هولٍ منَ الاهوال مقتحمٌ   آن حبیبی که بود امیدگاه
مؤمنان از شفاعت نزد سختیهای پیچیده بهم
وصف میکند حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم با آنکه او
حبیب حضرت پروردگار است و هر کس از انبیا بلقبی
مخصوص شدند آدم صفی الله نوح نجی الله ابراهیم خلیل الله
موسی کلیم الله عیسی روح الله محمد حبیب الله و این مرتبه
از همه مراتب زیاده است یعنی محمد دوست خدای تعالی است
آن دوستی که امید داشته میشود شفاعت او را از برای هولها
از اهوال بلیات که بعنف بر بنده وارد شود در دنیا و آخرت

دَعَا اِلَی اللّٰهِ فَالْمُسْتَمْسِکُونَ بِهِ
مُسْتَمْسِکُونَ بِحَبْلٍ غَیْرِ مُنْفَصِمِ

فَاقَ النَّبِیِّینَ فِی خَلْقٍ وَفِی خُلُقٍ
وَلَمْ یُدَانُوهُ فِی عِلْمٍ وَلَا کَرَمِ

مردمان خواندی بحق هر که دست زد   دست زد در حبل محکم کان بریده نشمرم
بهتر پیغمبران در خَلق و در خُلق آمده   کس چو او ناید نه در علم و نه در وصف کرم

و حضرت محمد طلب کننده است خلق را بخدای تعالی هر که متمسک بدو است و چنگ در دامن متابعت او زده است متمسک بحبلی است

هرگز منقطع نمیشود و حضرت محمد تفوق کرده است بر همه انبیا در خَلق و خُلق یعنی در صورت و سیرت اما بحسب صورت از الجهة که بملاحت اتم املح مخصوص بود و اما بحسب سیرت و خلق از الجهة که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که انک لعلی خلق عظیم و کسی دیگر باو نزدیک نتوانند شد در علم و کرم و در خلق و در زهد

وَکُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ مُلْتَمِسٌ
غَرْفًا مِنَ الْیَمِّ اَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّیَمِ

وَوَاقِفُونَ لَدَیْهِ عِنْدَ حَدِّهِمِ
مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ اَوْ مِنْ شَکْلَةِ الْحِکَمِ

جمله کی را از رسول الله بودی التماس   یک کف از دریای علم
شبرهی ز آب کرم   نزد خود ایستاده جمله هر یکی در حد خود
نقطه از علمش ان باخود نصیبی از حکم   هر یک از انبیا
از حضرت محمد التماس کننده اند غرفه از دریا یا رشحه از باران
شبانروزی یعنی حضرت محمد دریای معرفت است و باران نهای
شبانروزی هدایت بر زمین دل آدمی بارد و سایر
از بحر هدایت او مطاربی غایت معرفت او غرفه یا رشحه
میکنند و هر یک از انبیا وقف کننده اند نزد مقام آنحضرت
در حدی و مرتبه که دارند که آن حد و مرتبه ایشان با مقام محمد
مانند

مانند حد و نقطه است از حروف یا مرتبه اعراب است از کلمه
یعنی همچنانکه نقطه و اعرابرا از کلمه حدی و مقام خاص است که
چون از آن مقام دورتر شوند ایشانرا هیچ فائده
و منفعتی نباشد الحمد لله الذی جعلنا من امة محمد صلی الله علیه وسلم

فَهُوَ الَّذِی تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ

ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِیباً بَارِئُ النَّسَمِ

از خلایق او بود در صورت معنی تمام   برگزیدش از محبت
خالق روح نسم   پس محمد آنکس است که تمام شده است معنی
و صورت او و مراد از صورت شخصی اوست که بر جمیع صور خلایق

فائق است در حسن و ملاحت یا مراد صورت شریعت غرّا
اوست که بر جمیع صورتهای شرایع راویان پیغمبران
دیگر فائق شده و بدین معنی حضرت عزت اشارت فرموده
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی اما معنی او
حضرت علیه السلام آنچنانست که حق شناختن هیچکس را حاصل نیست
مگر او را خدای تعالی دریافت او میان کمال معنی محمد را علیه السلام
همچون دریافت خفاش است نور جهان تاب خورشید را
بس شاید میگوید که حضرت محمد علیه السلام آنکس است که حضرت عزت
جل جلاله که خالق آدمیانست یعنی معنی صورت او را تمام کرده است

وهم

وهمه کمالات آنحضرت را کرامت فرمود آنگاه او را بدوستی گزید

مُنَزَّهٌ عَن شَرِیکٍ فِی مَحَاسِنِهِ
فَجَوهَرُ الحُسنِ فِیهِ غَیرُ مُنقَسِمِ

او منزه از شریک اندر محاسن آمده   جوهر حسن محمد پاره
نامد در قسم   یعنی حضرت محمد منزه و مقدس است
از آنکه او را در حسن صورت و معنی شریک تواند بود و جوهر
حسنی که در ذات پیغمبر است قیمت پذیر نیست در میان او
و برادران او را از انبیا و رسل کما قال الله صلوات الله علیهم اجمعین
بحسن خلق و فا کس بیار ما نرسد   ترا درین سخن انکار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان بجلوه آرایند کسی بحسن و ملاحت بیار ما نرسد
هزار نقد ببازار کائنات آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد
هزار نقش برآید ز کلک صنع یکی بدل پذیری نقش نگار ما نرسد

دَعْ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارٰی فِی نَبِیِّهِمِ
وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكِمِ

آنچه ترسا گفت اندر حق عیسی تو مگو پس بگو در حق سید هرچه خواهی از حکم یعنی ترک کن و دست مدار آنچه زیرا که دعوی کرده اند نصاری آنرا در حق عیسی کی پسر خداست تو چنین چیز را نسبت بحضرت محمد مکن و بدین مرتبه مبالغه در

در حق شان آنحضرت سخن نگوئی زیرا که آنحضرت ازینمعنی نهی فرموده که لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی یعنی مدح مگوئید مرا همچنانکه نصاری حضرت عیسی را مدح گفته اند و بعد ازین بهر صفت و کمال که میتوانی در ذات محمد حکم کن و در مدح او بصفات کمال با هر کسی که میخواهی خصومت کن که بر جمیع خصوم غالب و فائق خواهی آمد البته درین شک نیست

وَانْسُبْ اِلٰی ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ
وَانْسُبْ اِلٰی قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمِ

نسبتش با ذات او کن هرچه خواهی از شرف نسبتش

با قدر او کن هرچه خواهی از عظم

حارت العقول الوری فی کنهه فخلت

فیه عبارا تها التعبیر للحلم

فما رایت بعیدا من حقایقها

ولا قریبا الیها غیر منعجم

یعنی نسبت کن با ذات حضرت رسالت هر شرف که

میخواهی نسبت کن با قدر محمد هر عظمتی را که میتوانی

فقد وجدت مکان القول واسعه فان وجدت

لسانا

ل نا قائلا فقل یعنی درین باب جای گفتن فراخ

و واسع ست اگر زبان گویای فصیح داری خوش بگوی

و خویشتن داری مکن و کاهلی میار

فان فضل رسول الله لیس له حد

فیعرب عنه ناطق بفم

فضل و جاه مصطفی حدی ندارد در کمال تا تواند کرده شخصی

روشن آنرا بیش و کم یعنی بدرستی که فضل رسول خدا که محمدست

آنرا حد و نهایت نیست تا زبان گوینده اظهار نهایت

کمال او تواند کرد زیرا که زبان ناطقه بمقدار فهم قوت عاقله

سخن می بر آید عقل ناقص ما را قوت ادراک حقایق جلال و
قدر حضرت محمدی نیست زیرا که عظمت و رفعت او بی
نهایت است زبان ناطقه را نیز مجال اظهار کمال او و ذات او نباشد

لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهُ آيَاتُهُ عِظَمًا

أَحْيَا اسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرِّمَمِ

در خور قدر منیرش گر نمودی معجزت   تازه نامش زنده کردی
استخوانهای رمم یعنی اگر مناسب بودی قدر و عظمت
و جاه محمدی ز آیات و دلائل کمال که از و ظاهر میشود
زنده کردی اسم مبارک او در وقتی که خوانده شدی
استخوانها

استخوانهای پوسیده یعنی از عظمت و کمال و زنده کردن
مرده هیچ غریب و عجیب نیست زیرا که حضرت افضل
و اکمل جمیع انبیا و رسل است و اگر خواستی که این معنی و غیر آن
از عجایب و بدایع از و ظاهر شدی بطرفة العین میسر بود
ولیکن نخواست و التفات بدین نکرد

لَمْ يَمْتَحِنَّا بِمَا تَعْيَى الْعُقُولُ بِهِ

حِرْصًا عَلَيْنَا فَلَمْ نَرْتَبْ وَلَمْ نَهِمِ

آنچه از فرمودن عقل از کنه آن عاجز شد   بر صلاح ما حریص است بکمال بی نهم
یعنی امتحان نکرد و مبتلا نگردانید ما را که امت اویم

بتکالیف که عقول ما از ادراک آن عاجز باشیم بجهة حرصی که
بر ما داشت پس ما را هیچ ریب و شک نیست و حیرت در
اوامر و نواهی او نبود یعنی که حضرت رسالت علیه السلام ما را
بدان تکلیف فرمود ظاهر و روشن است و ما سهو و اسانی فهم و ادراک
آن میکنیم و بعمل می آوریم و خدای تعالی بر ما بدین معنی منت نهاده است
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم پس چون حضرت محمد علیه السلام
نسبت با ما مشفق و مهربان بود از حضرت کار دشوار از برای
ما نیارد که ما از عمل آن عاجز باشیم و از عهده بیرون نیاییم
أَعْيَى الوَرَى فَهْمُ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى
للقرب

لِلْقُرْبِ وَالبُعْدِ مِنْهُ غَيْرُ مُنْفَحِمِ   كَالشَّمْسِ تَظْهَرُ
لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بُعْدٍ صَغِيرَةً وَتُكِلُّ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ
عاقلان از فهم معنی محمد عاجزند   اهل عالم جمله در وصفش کشیدستند دم
مثل خورشیدست آتش کان بود کوهی ز دور   در برابر چشمهای مردم اندازد بهم
یعنی عاجز کرده است تمام خلق را فهم و کمال معنی حضرت رسالت
یعنی دیده نمیشود مر کسانی را که با او نزدیک بودند و کسانی که از او
دور بودند بحسب زمان یا بحسب مکان که عاجز باشند از ادراک
و فهم معنی آنحضرت یعنی همه کس از دور و نزدیک از فهم کمال معنی او
عاجزند آنحضرت مانند آفتاب است که از دور بر چشم ظاهر می شود

کوچک مینماید چون نزدیک میرود خیره میشود و از ادراک
و مشاهدهٔ انوار او عاجز میگردد یعنی حضرت رسالت او
همچون سائر البشر در دیده می آید اما هر چند تأمل و تفکر
کنی ذات او زیاده میشود حیرت و عجز در ادراک عظمت
شان و جلالت قدر و مشاهده آثار انوار صورت و معنی او
مضاعف میشود   یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا
یعنی زیاده میشود حسن روی او در چشم تو هر چند که تو نظر در روی او
زیاده میکنی با آفتاب ماند مگر بیک معنی که در تأمل او خیره میشود بصایر
وَکَیفَ یُدرِکُ فِی الدُّنیَا حَقِیقَتَهُ   قَومٌ نِیَامٌ تَسَلَّوا عَنهُ بِالحُلُمِ
فمبلغ

فَمَبلَغُ العِلمِ فِیهِ اَنَّهُ بَشَرٌ
وَاَنَّهُ خَیرُ خَلقِ اللهِ کُلِّهِمِ
چون بدانندش حقیقت اهل دنیی چون بلند   هست خواب
دیدنش در خواب دانند معتنم   غایت معلوم مردم آنکه
سید آدم است   بهترین مردمان باشد رسول محترم
یعنی چگونه یابند در دنیا حقیقت ذات محمد را جماعتی که در خوابند
و قناعت کرده اند از آنحضرت با آنچه مردمان در خواب بینند
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا   پس مبلغ دانستن اهل دنیا
از کمال محمدی آنست که آنحضرت بشر است و بهترین خلایق است اما آنکه

حقیقت کمال کیفیت جلال وعظمت او چیست
هیچکس را درادراک آن میسر نیست

وکلُّ آیٍ اتَی الرُّسُلُ الکِرامُ بها
فاِنَّما اتَّصلت مِن نورِهِ بِهِمِ
فاِنَّهُ شَمسُ فضلٍ هم کَواکِبُها
یُظهِرنَ انوارَها للنّاسِ فی الظُّلَمِ
حتّی اِذا طَلَعَت فی الکَونِ عَمَّ هُدیٰ
ها العالَمینَ واَحیَت سائِرَ الاُمَمِ

هرچه آورده‌اند مجموع رسل از معجزات آن ز نور مصطفی آمد بر ایشان لاجرم

او

او بود خورشید فضل دیگران استارگان روشنی استارگان
پیدا شود اندر ظلم یعنی هر آیت و علامت که رسل و پیغمبران
کرام آورده‌اند و معجزه که ایشان ظاهر کردند بدرستی که آن
همه از نور آنحضرت بایشان رسیده است و جمیع انبیا و رسل
خوشه‌چین خرمن کمال اویند پس بدرستی که آنحضرت آفتاب
فضل است و پیغمبران دیگران ستارگان اویند که انوار خویش را
در تاریکی ظاهر میکنند بر آدمیان یعنی آفتاب نبوت حضرت
حضرت رسالت ظاهر نشده بود عالم بانوار کواکب دیگران
پیغمبران منور و مزین بود چون آفتاب وجود آنحضرت از افق

هدایت برآمد و علمهای انوار در اطراف جهان برافراشت
شعلهای کواکب دیگر پیغمبران پنهان شد درخشیدن ماه
چندان بود که خورشید رخشنده پنهان بود

اکرم بخلق نبی زانه خلق
بالحسن مشتمل بالبشر متسم

کالزهر فی ترف والبدر فی شرف
والبحر فی کرم والدهر فی همم

خلق پیغمبر نکو بر خلق خویش آراسته
مشتمل بر حسن باشد بر بشاشت متسم
چون بهار از تازگی بد همچون بدر اندر شرف
همچو دریا در کرم چون روزگار اندر همم

یعنی

یعنی چه کریم و شریف است خلق و صلوات حضرت پیغمبر که زینت
داده است آنحضرت را زیبا را خلق عظیم او انک لعلی خلق عظیم
وآنحضرت بکمال حسن خلق مشتمل است و باصفت جود و سخاوت
در اطراف آفاق مشهور است لاجرم همچو شکوفه لطیف تر و تازه است
و مانند ماه دو هفته عزیز و شریف است و مثل دریای کران است
در جود و کرم بحسب ظاهر و باطن مانند دهر است در علو همت که

همم لا منتهی لکبارها وهمة الصغری اجل من الدهر

کانه وهو فرد فی جلالته
فی عسکر حین تلقاه وفی حشم
کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف
من معدنی منطق منه ومبتسم

در بزرگی هست یکتا همچو مه تابان بدی چون بدیدندی ورا

در لشکر و خیل و حشم در مکنون در صدف دندان او بود گویا

و ز دهن گویا که می بارید مروارید هم یعنی عظمت و بزرگی

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که هر کس که با او ملاقات

کردی و حالا آنکه او تنها و یکانه بود در عظمت چنان نمودی که

گوی آنحضرت در میان لشکر عظیم و حشمی بزرگ یکذات بود

بر مثال پادشاه با لشکر بسیار در نظر می آید و گوی در لیست

پنهان در صدف یعنی درهای سفید تازه و میسر که از زبان

نطق و تبسم او ظاهر میشود یعنی اسنان شریف آنحضرت در

در هنگام سخن کردن و تبسم فرمودن مانند درهای سفید

سیراب و تازه از دهن مبارک او ظاهر میشد

تربت بی سخن اندر دهان نهان گوهر نشان گوهر

پاک تو در سخن پیداست لا طیبَ یَعدِلُ تُرباً ضَمَّ اَعظُمَهُ

طُوبی لِمُنتَشِقٍ مِنهُ وَ مُلتَثِمِ اَبانَ مَولِدُهُ عَن طِیبِ

عُنصُرِهِ یا طِیبَ مُبتَدَاٍ مِنهُ وَ مُختَتَمِ

هیچ بویی همچو بوی خوابگاه او نبود نیکبخت آنکس که بویید

بوسیده بفم وقت زادن پاکی ذات شریفش شد پدید

پاک بودش مبتدا و پاک بودش مختتم یعنی هیچکس نکهتی

و بوی خوشی نیست که برابر نکهت آن خاک شود که متصل بدن
مبارک اوست خوشا کسی که بوئیده است از نکهت آن ظاهر
کرده است زمان ولادت از طیب و نکهت عنصر لطیف او بس
ای قوم بوئیده و نظر کنید طیب و نکهت ابتدا حال و اختتام
و انتهای کمال او را یعنی وجود حضرت محمد علیه السلام در ابتداء
ولادت خوش و در انتهای حال بکمال رسیده بود نقل است
از مالک بن انس رضی الله عنه که گفت ما مسست حریرا الین
من کف رسول الله علیه الصلوة والسلام ولا شممت رائحة قط
مسکا ولا عنبرا اطیب من رائحة رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی

یعنی هرگز هیچ حریر و ابریشم مس نکردم که نرمتر بوده باشد
از کف مبارک حضرت رسالت و هیچ بوی خوش نبوئیدم
هرگز نه مشک و نه عنبر که خوشبوی‌تر بوده باشد از بوی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم وارزقنا رائحة شفاعته یوم الکتاب
بمحمد و آله الطیبین الطاهرین والطیبات

یَوْمَ تَفَرَّسَ فِیهِ الْفُرْسُ اَنَّهُمُ قَدْ اُنْذِرُوا بِحُلُولِ الْبُؤْسِ وَالنِّقَمِ
وَبَاتَ اَیْوَانُ کِسْرَی وَهُوَ مُنْصَدِعٌ کَشَمْلِ اَصْحَابِ کِسْرَی
غَیْرَ مُلْتَئِمِ اهل فرس آن روز دانستند که ایشان را بود
بعد از این درد و ملال خواری رنج و نقم طاق ایوانشان خراب

کنکره از وی فتاد حال کسری شد تبه باشکر خیل و حشم

درین ابیات اشارتست بجمال چند از احوال حضرت رسالت علیه السلام

و علامات ظهور و خروج او و اول آنکه در آن روز که حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم بیاید امرای فارس و بزرگان ایشان که کافر و بت

پرست بودند تفرس کردند و دریافتند که ایشان بیم کرده شدند

بفرود آمدن شدت و عذاب و بدی در حق ایشان تا روز نعیم ایشان

روز متغیر شد پس دریافتند که ایشان شدند و بلیات گرفتار شده‌اند

و خواهند شد و دیگران را در دین خویش زمان و مجال و فراغ بال

نخواهد بود دوم آنکه ایوان کسری شکسته و متفرق شد

همچو

همچو تفرق و پریشانی اصحاب کسری در حالتی که در ثانی

ایشان هرگز التیام پذیر نیست یعنی چون حضرت رسالت ظهور

یافت اصحاب کسری که کافر و بت پرست بودند همه متفرق شدند

و ایوان کسری و متلاشی گشت

وَالنَّارُ خَامِدَةُ الْأَنْفَاسِ مِنْ أَسَفٍ

عَلَيْهِ وَالنَّهْرُ سَاهِي الْعَيْنِ مِنْ سَدَمِ

وَسَاءَ سَاوَةَ أَنْ غَاضَتْ بُحَيْرَتُهَا

وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالْغَيْظِ حِينَ ظَمِي

آتش کبری بُرد اندوه کسری فزود چشمه آب و شط خشک در جوی سلم

ساده غمگین شد چو تشنش آب از دریاچه خشک   تشنگانش باز گشتند
خشمگین با درد و غم   سیوم آنکه آتش مجوسان قدیم باز افروخته
بودند بیکبار فرو مرد از اندوهی که بر افتادن ایوان کسری
دشت و رود کسری و چشمه های او از آنجهت بر زمین فرو
و باز گردنهیده شد جماعتی را که بطلب آب رفته بودند بخشم و اندوه
در زمانکه تشنه بودند یعنی دریای ساوه بیکبار بر زمین
فرو رفت و خلق آن ببلای تشنگی و بی آبی گرفتار شدند

كَأَنَّ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ
حُزْنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمِ

گویا

گویا بر جای آتش آب بودی سرد تر جای آتش آتش سوزان
آتش گشته گرم چهارم یعنی گویی با آتش است آنچه با آب بود
از رطوبت بجهت اندوهی که آتش را از آنجهت رسیده و گوی
با آب بست آنچه با آتش بود از حرارت و حزن و اندوه در
جمادات پیدا شده آتش از غصه طبیعت آب گرفته و آب از
اندیشه خاصیت آتش پذیرفته

وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْأَنْوَارُ سَاطِعَةٌ
وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَمِنْ كَلِمِ
لشکر شیطان فغان کردند از اندوه تمام   نور حق تابان ز معنی

کلم شد دمبدم پنجم آنست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
ظهور یافت تمام بتها که در عالم بودند بروی افتادند ابلیس که
رئیس شیاطین است فریاد برآورده تمام لشکر او جمع شدند
پس ابلیس گفت که در عالم قضیه واقع است بروید از مشرق
و مغرب تفحص کنید و خبر بیاورید شیاطین در اطراف بلاد متفرق
شدند قومی از جن حضرت رسالت علیه السلام را دیدند که نماز
میکرد و قران میخواند از آنحضرت استماع کردند ایمان آوردند
و بقوم خویش باز گشتند و ایشانرا بیم کردند و ترسانیدند
و گفتند که ما قران غریب و عجیب شنیدیم که راه راست مینماید ایمان آوردیم
زیراکه

زیراکه در قرآن دلائل اعجاز مشاهده کردیم و این قرآن
دلها را زنده میگرداند و بعلام الغیوب راه مینماید قل اوحی
الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجباً
یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا اشارت
بدین معنی است و حقیقت حضرت محمد علیه السلام و دین او ظاهر میشد
از معنی و از کلام یعنی انقلابات و خوارق عادات که مبدء ظهور
حضرت رسالت پیغمبر بر حق است و حضرت عزت او را بر خلق
فرستاده و نیز اقرار و اعتراف جنیان است
عَمُوا وَصَمُّوا فاعلانُ البشائرِ لم تسمع وبارقةُ الانذارِ لم تُشَم

مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرَ الأَقْوَامَ كَاهِنُهُمْ بِأَنَّ دِينَهُمُ المُعْوَجَّ
لَمْ يَقُمِ   کور کر گشتند نشنیدند بشارات از خدا هم ندیدند
برقها از غایت رنج والم پیش از ان اخبار این کرده
بودند کاهنان آنکه اوج بت او نیست خواهد گشت هم
یعنی آن جماعت را که بعلامت و بشارت و دلایل بیم کردند
ایشان کور و کر بودند پس نظر نکردند در بشارتهای آنحضرت
به بهشت و حور و قصور و غیر آن نشنیدند بیمهای آنحضرت
از دوزخ و عذاب پس ایشان کور و کر بودند و این بعد
ازان بود که کاهنان منجمان ایشان در مهمات رجوع بدیشان کردند

وانرا

وایشانرا خبر داده بودند بآن که دین کج باطل ایشانرا
دوام و ثبات نخواهد بود و بعد ازان رواج و رونق
نخواهد یافت چرا که چون آفتاب بر آید تاریکی محو شود
وَبَعْدَ مَا عَايَنُوا فِي الأُفُقِ مِنْ شُهُبٍ
مُنْقَضَّةٍ وَفْقَ مَا فِي الأَرْضِ مِنْ صَنَمِ
حَتَّى غَدَا عَنْ طَرِيقِ الوَحْيِ مُنْهَزِمٌ
مِنَ الشَّيَاطِينِ يَقْفُو إِثْرَ مُنْهَزِمِ
دیده بودند ز آسمان آتش پدید افتاده بود   در زمین هم سرنگون
افتاده از خواری صنم   از طریق وحی دیوان جمله آواره شدند

دل شکسته میدویدند از بیم در هزیمت یعنی و نیز بعد از آن
بود که مشاهده کردند در اطراف گریخته از شهب یعنی
پارهای آتش که فرو میریخت و شیاطین را از آسمان رجم میکردند
و میراندند بر زمین فرود می آمدند و هر شهابی و بتی را میسوخت
و ناچیز میکرد تا بحدی رسید که گشتند در اطراف ارض توحی
و راه آسمان جماعتی از شیاطین که منهزم شده بودند از فرود
آمدن شهب در عقب منهزمی منهزم دیگر فوج فوج و گروه گروه
از شیاطین از راه آسمان از عقب یکدیگر میگریختند از خوف
آتشها که از آسمان بر سر ایشان فرو میریخت از برکت حضور آنحضرت علیه السلام
کانهم

كَأَنَّهُمْ هَرَباً أَبْطالُ أَبْرَهَةٍ
أَوْ عَسْكَرٌ بِالْحَصَى مِنْ رَاحَتَيْهِ رُمِي
نَبْذاً بِهِ بَعْدَ تَسْبِيحٍ بِبَطْنِهِمَا
نَبْذَ الْمُسَبِّحِ مِنْ أَحْشَاءِ مُلْتَقِمِ

چون دلیران بهمین نوع اند گویا در گریز یا چون آن لشکر که از خاک
کفش گشتند خم او فکنده از پس تسبیح در دست رسول
مثل تسبیح که یونس را بیفکنند از شکم کوی که این شیاطین بودند که
از روی گریز یا در حال گریز دلیران و پهلوانان لشکر ابرهه
بحرب کردن بیت الله آمده بودند یا آنکه این شیاطین در گریختن

همچون لشکری بودند که در غزاء بدر سنگ ریزها که از کف دو
دست مبارک حضرت رسالت انداخته شد که گریزان شدند
و انداختن آنحضرت آن سنگ ریزها بعد ازان بود که در کف
دست آنحضرت تسبیح میگفتند حق سبحانه و تعالی را بس ایشان را
از کف دست مبارک بدر انداخته شدند همچون بدر انداختن
یونس پیغمبر که حضرت عزت را تسبیح میگفت در شکم ماهی که
اورا فرو برده بود یعنی در غزاء بدر لشکر کفار بر اسلام
غلبه کردن حضرت رسالت علیه السلام دو دست مبارک خود را
پر از سنگ ریزه کرد و آن سنگ ریزها در دست آنحضرت تسبیح میگفتند

بعد ازان

بعد ازان حضرت دو دست مبارک خود را در روی لشکر
کفار بیفشاند در زمان منهزم شدند و بگریختند و لشکر اسلام ظفر یافتند
قال الله ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی قصه ابرهه
آن بود که ابرهه ملک یمن بود از قبل نجاشی کنیسه بنا کرده بود
مزین و مرصع و درجهای فاخره گرفته میخواست که حاجیان را
از راه مکه باز دارد تا زیارت کنیسه او کنند جماعتی از عرب
آتش افروخته بودند ناگاه بادی برخواست و پاره آتش را
برگرفت و بر کنیسه ابرهه انداخت و بسوخت و بعضی گویند که
جماعتی از عرب شبی بر آن ظفر یافتند و آنرا بنجاست مختلط کردند

ابرهه در غضب شد و سوکند یاد کرد که کعبه را خراب کند
تمام لشکر حبشه را جمع کرد و فیلان همراه کرد و متوجه بمکه شد
یک فیل بزرگ که نام او محمود بود و از همه بزرگتر و مشهور بود
با ایشان بود چون نزدیک مکه رسیدند عبد المطلب بیرون آمد
و مال بسیار قبول نپذیرفتند و باز کشتند عبد المطلب باز کشت
و بمکه رفت ایشان شتران عبد المطلب را غارت کردند
روز دیکر عبد المطلب متوجه ایشان شد کفتند که عبد المطلب
بدر خواست می آید و میدانند که دوش آمد قبول نکردم عبد المطلب
کفت من بدر خواست کعبه نیامده ام من بجهت شتران خود آمده ام
کعبه را

کعبه را خداوندیست اکر خواهد محافظت نماید پس ابرهه
بفرمود تا شتران عبد المطلب را بدو دادند و او باز کشت
و برفت و فیل محمود را میراندند بهیچ طریق پیش کعبه نمیرفت
و چون بطرف دیکر میراندند بشتاب روان میرفت پس حضرت
باری تعالی لشکر بسیار از مرغان سیاه و سبز و بعضی
کویند سفید بر سر ایشان فرستاد و هر مرغی را در منقار سنکی بود
و در دو پای دو سنک پس آن مرغان آن سنکها را
بر سر لشکر ابرهه میریختند چنانکه هر سنکی که بر سر مردی فرود
از مقعد او بیرون میشد پس تمام لشکر هلاک کشتند و هرچه بکریختند

در راه بهمان سنگ هلاک میشدند و زیرا ابرهه بگریخت
و پیش نجاشی رفت و مرغی بر سر او ملازم بود چون از
قصه ابرهه و نجاشی و تمام لشکر به نجاشی عرض کرد آن مرغ
سنگ بر سر او زد در برابر چشم نجاشی و نیز هلاک شد
و سوره الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اشارت بدین قصه است
غنیمت بسیار از آن لشکر بدست عبد المطلب و قریش افتاد

جَاءَتْ لِدَعْوَتِهِ الاَشْجَارُ سَاجِدَةً
تَمْشِي اِلَيْهِ عَلَى سَاقٍ بِلَا قَدَمٍ
تَمْحُو بِمِشْيَتِهَا آثَارَ سَجْدَتِهَا فَيَظْهَرُ المَحْوُ مِنْهُ الاَثَرُ فِي اللَّقَمِ

کانما

كَاَنَّمَا سَطَرَتْ سَطْرًا لِمَا كَتَبَتْ
فُرُوعُهَا مِنْ بَدِيعِ الخَطِّ بِالقَلَمِ

هم درخت آمد بفرمانش بنزدش سجده کرد میدوید او از
پس ساق بی قدم بازگشت و بیخ او بنوشته خطی بر زمین
چون که اندر لوح کاتب مینویسد با قلم یعنی آمد از برای
طلب کردن حضرت رسالت درختها در حالتی که سجده کننده بودند
وآن درختها بسوی آنحضرت میرفتند بر یک ساق که آن
ساق را قدم نبود گوئی که درختها نوشته بودند بشاخهای خود
خطی بدیع غریب که در آن راه می آمدند به جهت ادای شهادت

برصدق دعوی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنچنان
بود که کفتند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را کفتند که اگر
درخت را سوی خود خوانی و درخت پیش تو آید ما ترا تصدیق
کنیم و ایمان آریم ترا آنحضرت درخت را دعوت کرد درخت
سجده کنان بسوی آنحضرت شتافت بعد ازان درخت
دیگر را دعوت کرد آن درخت نیز بیامد فرمود که هر دو درخت
جمع شوند بایکدیگر چنان جمع شدند که گویا یک درخت شدند
بعد ازان فرمود که از هم جدا شوید از یکدیگر جدا شدند هر یک
بمکان خویش باز گشتند فسبحان الله رب العالمین
مثل

مثل الغمامة انی بسار سائرة تقیه حر وطیس
ابر بودی بر سرش با او برفتی هر کجا تا نگاهش دارد از گرمای تابستان گرم
للهجیر حمی یعنی این معجزه مثل معجزه ابری بود که هر جا که
حضرت رسالت میرفتی آن ابر برفتی و سایه بر سر مبارک آنحضرت
انداختی و آن درخت را نگاه داشتی از گرمای تموزی از
برای نصف النهار یعنی نیم روز که گرما گرم گشته بودی
اقسمت بالقمر المنشق ان له من قلبه نسبة مبرورة
القسم یعنی سوگند خورد بماه که شق شده بود از بشارت
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این ماه را با دل منور آنحضرت
نسبتی هست و از جمیع انور نصیبی دارد و صفا آن نسبت آنست که سوگند او

بمعجزه سوگند یاد میکنم بماه شق کرده او
در دل نبی بود نسبتی که آن [illegible] شکر و از قسم

صدق درست یعنی چون نسبت ماه منور بدان حضرت واقع است
پس سعی کند من نیز برانسبت صادق درست خواهد بود

وما حوی الغار من خیر ومن کرم
جمع کرده غار خیرات کرمها ازو با محمد گشت

وکل طرف من الکفار عنه عمی
با همه چشم کافران گشتند از آن کور همه

فالصدق فی الغار والصدیق لم یریا
صدق محمد اقیند در غار کسی آنها نتوانند دید

وهم یقولون ما بالغار من ارم
کافران گفتند کس اینجا نباشد گفتیم

یعنی همچنین است سوگند بآنکس که فرو گرفته بود او را غار و آنکس
معدن جود و دریای کرم بود و همه کافران ازو کور شده بودند
وکفار گرد آن غار را گرفته بودند پس صدق که بر حضرت پیغمبر است

وصدیق

وصدیق که ابوبکر است در اندرون غار بودند و از غار بیرون
نرفته بودند و کفار را فهم آن شد که حضرت محمد با یار صفا
در غار نباشند زیرا که در آن وقت که حضرت با همراهی حضرت
ابوبکر در غار شدند و کبوتر در آن غار بیضه نهاد و بر سر آن
بیضه نشسته بود و عنکبوت چندان بر در آن تنیده بود که
هیچکس را گمان آن نبود که کسی درین غار داخل شده و امثال
این معجزات از قدرت حق تعالی و کمال نبوت حضرت رسالت عجیب
وغریب نیست و آنرا مسلم کل باید دانست

ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی — خیر البریة لم تنسج ولم تحم
جامه نهاده کبوتر یافت بر و عنکبوت — کافران شد گمان کاینجا نیامده هم

یعنی گمان بردند کافران که کبوتر و عنکبوت برترین جنور آنند
و برآدمی انس نخواهد گرفت زیراکه این هم در ایام میسر
نخواهد شد پس کفار ازین جهة در توقف بیفتادند که آنحضرت
با صدیق در غار نشستند ابوبکر اندرون غار از کفار در خوف شد
حضرت رسول علیه السلام بگوشهٔ غار اشارت کرد در حال آن گوشه
بترقید و دران گوشه دری پیدا شد گفتند که یا ابوبکر درین گوشه
در نظر کن ابوبکر دران در نظر کردند دیدند که دریای بس عجب
عظیم پیدا شد و کشتی بر روی آب دریا ایستاده است و حضرت
رسول علیه السلام گفتند که یا ابوبکر اگر کفار بغار درآیند ما و شما در کشتی
نشسته

نشسته بدریا رویم و از ایشان نجات یابیم غم مخور و اندوهگین
مباش و آیت لا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اشارت برین است

وَقَايَةُ اللهِ اَغْنَتْ عَنْ مُضَاعَفَةٍ

چون خدا او را از مکر دشمنان محفوظ داشت
از زره حاجت نبود و ایشان را بقصر قلعه هم

مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الاُطُمِ

یعنی نگاهداشتن خدای تعالی بی نیاز گردانید مر حضرت رسول را
از زرهای مضاعف و از حصارهای محکم و بلند چون خدای محمد
با محمد بود او را از آفات و بلیات نگاه میداشت اگر فراز اجال برابری
کردن در جلال و قدر او نبود و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین

ما سامني الدهر ضيماً واستجرت به
بخ رادیدم ز دهر خواستم از وی امان
الا ونلت جواراً منه لم يضم
در جوار او خلاص از هر بلایی یافتم
ولا التمست غنى الدارين إن له
هرچه کردم التماس از نعمت هر دو سری
یافتم از وجه بهتر هرچه از وی خواستم
الا استلمت الندى من خير مستلم
یعنی تکلیف نکرد مرا هر ظلم کننده چیزی از ظلم و حال آنکه حرام
طلب امان از حضرت رسالت صلعم کرده باشم مگر آنکه یافته باشم
من جواری و امنی را از حضرت که صاحب آن جوار بود یعنی
در حادثه از حوادث که پناه بآنحضرت بردم از آن حادثه امان یافتم
و التماس نکردم توانگری دنیا و آخرت را از دست مبارک آنحضرت
مگر

مگر آنکه یافتم و گرفتم عطایی که مقصود من بود از بهترین موضع
یعنی بهترین دستی چون دست حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است
و دریای کرم جود است و مقاصد دنیا و آخرت از خزانهٔ الطاف آنحضرت
حاصل میشود دست نیاز خویش بر مائدهٔ شفاعت دراز کن و هر
حاجتی که داری از او بخواه که قبلهٔ حاجات اولین و آخرین است
و ببرکت او مقصود حاصل شود ان شاء الله تعالی
چشم او در خواب رفتی دل بدی بیدار هم
لا تنكر الوحي من رؤياه إن له قلباً إذا نامت العينان لم ينم
بس مکن انکار وحی از خواب پیغمبر از آن
یعنی انکار مکن وحی را از رؤیا و خواب حضرت رسالت که آنحضرت را
دلی بود که هرگاه که چشم او در خواب رفتی دیده دل او در خواب نرفتی و در حدیث

مشهورست که ینام عینای ولاینام قلبی یعنی در خواب
میرود دو چشم من و در خواب نمیشود دل من و در ابتدای حال
مدت شش ماه حضرت رسالت را وحی در خواب بود و در حدیث آمده است که
الرؤیا الصالحة من ستة و اربعین جزء من النبوة و علماء محدثان
این را چنان تأویل و توجیه کرده اند که چون شش ماه وحی بر حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب فرود می آمد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام
ظاهر شد و مدت ظهور وحی بیست و سه سال بود پس رؤیای
صالحه جزوی از چهل و شش جزو باشد چرا که بیست و سه سال شش ماه باشد والله اعلم

فذاک حین بلوغ من نبوته — فلیس ینکر فیه حال محتلم

وحی در خواب اول پیغمبری بود وقت را — خواب او منکر نبودی مثل خواب محتلم یعنی

یعنی ابتدای نبوت و اول استحقاق رسالت را پس چگونه انکار کرده شود
در شأن سرور وحی را در حال یعنی زمان کمال عقل و حکم
آنحضرت و مزید علم و کمال و غایت علم و جلال او صلی الله علیه وسلم

وتبارک الله ما وحی بمکتسب

پس پاک است از خدا این وحی او را کسبی نبود — بر هیچ رسول او نبود و بر علم غیبش متهم

ولا نبی علی غیب بمتهم

یعنی متعالی و منزه است حضرت خدا تعالی و نیست هیچ وحی بکتاب
پیغمبری و هیچ نبی بر غیب تهمت نهاده نشده است یعنی وحی که
بر انبیاء علیهم السلام وارد شده است بمحض موهبت و عطای حق تعالی آست
و کتابت هیچ پیغمبری در آن دخل ندارد و هیچ نبی بر غیب مطلع نبوده است

بسی علیل بود نشسته از آن شنیدا و ادی بالیدی است
و ادرا بانید بجا بسی و بوانه کار از ایشان

ملک با لهام حضرت ملک علام — كم ابرأت وصبا باللمس راحته

واطلقت اربا من ربقة اللمم — یعنی بسیار نیکو کردانیده است

مریض را دست مبارک او ببسودن و بسیار اطلاق کرده است

و خلاص کردانیده است عاصی گرفتار بند معصیت را هر آینه چون حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم رحمة للعالمین است و بیماران اصلو و معنی از دارو خانه

رحمت عالم او شفا یافته اند و خواهند یافت و دلها بیماران معصیت

امید شفاعت از دار الشفاء عنایت او و دارند

واحیت السنة الشهباء دعوته — حتی حکت غرة فی الاعصر الدهم

دعوة او قحط تنگی از جهان بر داشتی تا چو روی اسفید بودی در سیاهی از تنم

یعنی بسیار زنده گردانیده است سالهای قحط را یعنی آن صاحب عقم وبا دسرد و گرسنگی را دعوة بطعام

تا

تا بحدیکه ظاهر کردیده است دعوت او و سفید روزگار

بعارض جاد او خلت البطاح بها

با و باغ ابری بر بالا و وادی پر شدی

سیبا من الیم او سیلا من العرم

یعنی سال قحط و گرسنگی باران نابود و این سال قحط متغیر گردانیده

با بر کرم و جود خویش تا حدیکه پنداشتی تو دو رفاهها که باب

عطاء او و باران سحاب او پر شده بود و این قصه چنان بود که

کافران قریش در کعبه غلبه کرده بودند و هیچ طریق مسلمانان نمیشدند

حضرت رسالت بر ایشان دعا کردند و گفتند که اللهم اشدد وطاتك على مضر

اللهم سنین کسنی یوسف یعنی ای بار خدایا سخت دشوار گردان

اهلاک خود را بر مضر و سالهای ایشان را همچو سالهای یوسف
گردان پس ایشان بعذاب قحط گرفتار شدند بمرتبه که خلق آن
روزگار مردار میخوردند و بخارهای گرسنگی بر سر دماغ
ایشان متصاعد شده بود بنوعی که اگر باهم سخن گفتن
نتوانستی پس جمعی از ایشان پیش حضرت رسالت آمدند
و وعده کردند که اگر دعا کنی و این عذاب از ما دفع شود
ایمان آوریم حضرت رسول علیه السلام دعا فرمود و آن قحط
و عذاب بفرمان حق تعالی از ایشان برگرفته و فراخی ظاهر گشت
و باران بسیار شد و ایشان باز کفر و گمراهی خود گرفتند و ایمان نیاوردند
دعنی

دَعْنِي وَوَصْفِي آيَاتٍ لَهُ ظَهَرَتْ
ظُهُورَ نَارِ الْقِرَى لَيْلاً عَلَى عَلَمِ
لَا شَكَتْ وَقَعَتِ الْبَطْحَا قَالَ لَهَا
علی الربی والغراب الخل والسحم
فَالدُّرُّ يَزْدَادُ حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَظِمٌ
وَلَيْسَ يَنْقُصُ قَدْرًا غَيْرَ مُنْتَظِمِ
کوشش کن تا معجز آتش گویم آن روشن شود   همچو آتش در
شب تاریک بر فوق علم   در اگر پیوسته باشد حسن او افزاید شود
ورنه پیوسته بود قدرش نباشد پیش کم   یعنی بگذار مراد

وصف آیات کمال آنحضرت را یعنی با وصاف آنحضرت است که
ظاهر شده است همچو ظاهر شدن آتش که از برای مهمان افروخته
در شب تاریک بر سر کوهی بکنند همچنان که آن آتش محبوب
و مرغوب و منظور و معروف و مشهور است انوار اوصاف کمال و
آیات جمال و جلال حضرت نبوی نیز محبوب دلهای مرغوب و مذکور
زبانهاست و مشهور اطراف و اکناف آفاق است پس درهای
سیراب را حسن و طراوت زیاده میشود در حالتی که منتظم در هم
کشیده باشد و شکسته نمیشود و قدر و مرتبه در اگر منظوم و در هم
کشیده نباشد اوصاف کمال محمدی نیز همچو درهای سیراب است و منظم
کردن

کردن فاما چون در سلک کشیده شود حسن طراوت آن زیاده باشد

وَمَا تَطَاوَلَ آمَالُ الْمَدِيحِ اِلَى
مَا فِيهِ مِنْ كَرَمِ الْاَخْلَاقِ وَالشِّيَمِ

هر چه گویم در مدیح مصطفی بسیار نیست کو مزین بد بخلق نیک احسن
کرم یعنی دراز نمیشود بغایت و نهایت نمیرسد آرزوهای
مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم به نسبت آنچه در ذات آنحضرت مندرج است
از مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و شیم یعنی اوصاف کمال حضرت
رسالت را غایت و نهایت نیست اگر زبانهای عرب و عجم تا انقراض
عالم بوصف آنحضرت اشتغال نمایند یکی از هزار نگفته باشد

در وصف آن حبیب اگر من قصیدها گویم هزار صد یک آن را نگفته‌ام

آیاتُ حقٍّ مِنَ الرَّحمٰنِ مُحدَثةٌ

قدیمةٌ صِفَةُ الموصوفِ بالقِدَمِ

آیتهای حق که از رحمٰن بر و آمد فرود آن قدیم است و بود

او وصف موصوف قدم یعنی یکی از آیات و معجزات آنحضرت

آن بود که آیات قرآن مجید با و وارد است از حضرت عزت جل

و علا و محدث است قرائت و نزول آن و قدیم است وجود

و ثبوت آن زیرا که قرآن صفت ایشان است که بوصف قدیم

و ازلیت موصوف است و اصلی مقرر و مبرهن است که قدیم محل حوادث

نمیشوند

نمیتواند بود پس صفتی که قایم بذات قدیم است البته قدیم است

لَم تَقتَرِن بزمانٍ وهی تُخبِرُنا

عَنِ المَعادِ وعَن عادٍ وعَن اِرَمِ

مقترن نماید بوقتی و انما ثابت بود او خبر داد از معاد

حشر از عاد ارم یعنی آیات قرآن کریم مقترن و نزدیک نیست

بزمان و حال آنکه ما را از احوال آخرت که در زمان آینده خواهد بود

خبر میدهد و نیز ما را خبر میدهد از عاد که قوم هود پیغمبر بودند

و خبر میدهد ما را از ارم که شداد بن عاد بنا کرده بود در زمان

گذشته یعنی با وجود که قرآن عظیم که کلام حدث از زمان

منزه است و ما را از گذشته و آینده خبر میدهد که عاد را
دو پسر بود یکی شداد و یکی شدید هر دو مالک ممالک بودند
پس شدید بمرد و ممالک بر شداد مُسلّم شد و تمام روی
زمین را فرو گرفت و نخوت و عجب در دماغ او پدید آمد
و دعویهای باطل کرد روزی پیش شداد ذکر بهشت رفت
چون او بشنید گفت خدای در آسمان بهشتی دارد
من در زمین بهشتی بسازم پس ارم بنیاد کرد در صحرای عدن
و سیصد سال در آن کار فرموده عمر او هفتصد سال بود و آن شهر
بغایت بزرگ بود همه کوشکهای آن زر و نقره بود و ستونهای
ان

آن از زبرجد و یاقوت و بدر کوهر مرصع کرده و انواع
درختها نشانده و جویهای آب صافی روان کرده و سنگ
ریزهای آن از مروارید و جواهر کرده چون بنای آن شهر
و کوشکهای آن تمام شد شداد با اهل مملکت خود بسوی
ارم روان شد چون نزدیک آن رسید ناگاه بفرمان خدای تعالی
صیحه یعنی آواز سخت از جانب آسمان برانگیخته شد
و شداد با تمام لشکر خود هلاک شد و آن شهر ناپدید شد
نقص آن تن بین و جهل او بین چند عیب. لاف بانبی زند او در ملک علام الغیوب
دَامَتْ لَدَيْنَا فَفَاقَتْ كُلَّ مُعْجِزَةٍ

مِنَ النَّبِيِّينَ إِذْ جَاءَتْ وَلَمْ تَدُمِ

مُحَكَّمَاتٌ فَمَا يُبْقِينَ مِنْ شُبَهٍ

لِذِي شِقَاقٍ وَلَا يَبْغِينَ مِنْ حَكَمِ

نزد ما باقی بماند بهتر از هر معجزت معجزی پیغمبری چو او نماند

برارم محکمت آیات قران شبهتی کس را نماند و زهم

الفاظ او تابان بود نور حکم یعنی این قران دائمیست

نزد ما و تا انقراض عالم خواهد بود بس او فائقست بر جمیع

معجزت پیغمبران زیرا که معجزت دیگر پیغمبران آمد و نماند و قران که

معجزهٔ باهرهٔ حضرت محمد است آمد و همیشه تا قیامت خواهد بود

و

و این آیات قران محکم کرده شده اند بس باقی نمی گذارند

خلاف و نزاع را اشتباهی و اشکالی و حکم دیگر نمی طلبد

یعنی آیات قرآن مجید حکم تمام مشکلات دین و دنیاست

هر کس را که شبهه و خلافیست بر قران که حکم صدق است

عرض کند آن شبهه و خلاف از دل او بیرون رود

مَا حُورِبَتْ قَطُّ إِلَّا عَادَ مِنْ حَرَبٍ

أَعْدَى الْأَعَادِي إِلَيْهَا مُلْقِيَ السَّلَمِ

رَدَّتْ بَلَاغَتُهَا دَعْوَى مُعَارِضِهَا

رَدَّ الْغَيُورِ يَدَ الْجَانِي عَنِ الْحُرَمِ

هر که با قرآن بجنگ آمد بآخر باز گشت   آنکه دشمنتر بدی
نزدش بیفکندی سلم   از بلاغت دعوی جمله معارض
دور کرد   چون غیوری کو کند رد است جانی از حرم
یعنی محارم و معارضه کرده شده است آیات قرآن مگر آنکه باز
گشته است از جهت آنکه مغلوب شده است غالبترین دشمنان و
معارضان او است در حالتی که اندازنده است بسوی سلاحها
فصاحت و بلاغت را یعنی هر فصیح و بلیغ که با قرآن معارضه کرد
در فصاحت و بلاغت آخر الامر عاجز شد و کمال بلاغت قرآن را
مسلم داشت در ذکر و فصاحت و بلاغت قرآن دعوی معارض خویش را
بحکم .

همچنانکه مرد غیور است خیانت کننده را از اهل و عیال خویش رد کند و باز دارد

لَهَا مَعَانٍ كَمَوْجِ البَحْرِ فِي مَدَدٍ
وَفَوْقَ جَوْهَرِهِ فِي الحُسْنِ وَالقِيَمِ
فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى عَجَائِبُهَا
وَلَا تُسَامُ عَلَى الإِكْثَارِ بِالسَّأَمِ

معنی بسیار مثل موج دریا دارد آن   بهتر است از در دریا
جمله در حسن و قیم   بس عجایب اندر آن کس نه بتواند شمرد
ور چه آن بسیار خواند کس نیابد در سأم   یعنی این قرآن را
معانی مانند موج دریا در بسیاری و معانی قرآن در حسن

وقیمت زیاده از جواهر دریت یعنی لطافت معانی
آیات قران کلام الله زیاده از لطافت درهاست که از قعر دریا
بدر آید بس شمرده وضبط کرده میشود عجایب آیات قران را
ونزدیک گردانیده میشود تو به ملال در حالتی که قران را بروجه
اکثار وتکرار خوانده شود از امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه
نقل است که فرمود که اگر من خواهم هفتاد شتر از تفسیر سوره
فاتحة الکتاب بار کنم وبعضی از سلف گفته اند که در هر آیتی
هفتاد هزار معنی فهم میشود وهنوز آنچه میباید زیاده
از آنست که فهم میشود والله اعلم

قرت

قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ
لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ
اِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً مِنْ حَرِّ نَارِ لَظَى
اَطْفَاْتَ حَرَّ لَظَى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ

چشم خواننده بدان شود روشن که گفتمش یعنی حبل خدا محکم بگیر ای
معتصم گر بخوانی آن ز ترس آتش دوزخ کنی سرد گردد گرمی
آتش را بدان من ضامنم یعنی سرد شده بدین آیات قران چشم خواننده
بدرستی که ودرستی ظفر یافته اند تو بحبل الله المتین بس چنگ درو
زن وازو مگسل که ترا بنهایت هدایت رساند اگر بخوانی تو

این آیات قران از برای ترس از حرارت آتش

بکسی تو این آتش را بزلال خویش آینده که از مورد قرآن

فرود آید چون قران بجهت ترس از خدا یتعالی بخوانی

وبدان عمل کنی آتش دوزخ در تو اثر نکند ببرکت کلام الله المجید

کَاَنَّمَا الْحَوْضُ تَبْیَضُّ الْوُجُوهُ بِهِ

مِنَ الْعُصَاةِ وَقَدْ جَاؤُوهُ کَالْحُمَمِ

وَکَالصِّرَاطِ وَکَالْمِیزَانِ مَعْدِلَةً

فَالْقِسْطُ مِنْ غَیْرِهَا فِی النَّاسِ لَمْ یَقُمِ

آن چو حوضی که در آن در روی خواننده سفید گرچه عاصی آمدست

او

اوروسیه همچون حمم چون صراطست او چون

میزان بود از راستی راستی از غیر آنها کس ندیده

بیش و کم یعنی گوی که این آیات قران حوضیست

کوثر که سپید میشود رویهای عاصیان باب آن حوض

واگرچه آمده باشند بسوی او برمثال انگشتهای سیاه

یعنی عاصیان امت که رویهای ایشان بدود معصیت

سیاه شده باشند چون ایشان در زلال صافی آیات

قران مجید فرو زنده و با مرو نهی آن عمل کنند رویهای ایشان

سیاه باشد سفید گردد و نیز این آیات قران مانندست

چنانچه شرط آن است سلوک نماید البته نجات یابد و هر کس که
از راه راست اعراض کند هلاک گردد با آیات قرآن عمل
کردن نیز موجب نجات است و اعراض آن بسبب هلاک
و نیز هر کس که با آیات عمل کند متاع خود را نیز از روی راست
وزن کرده است و هر کس که در عمل کردن توان تقصیر میکند
امثال آنکس است که در ترازوی خویش تقصیر کرده است
پس بدانکه ضبط و عدل که از غیر قرآن باشد در میان قیام
و ثبات ندارد و هر کس که عمل میکند می باید که بر مقتضای قرآن
کند تا در ضلالت و گمراهی نیفتد ان شاء الله تعالی

لَاتَعجَبْ لِحَسُودٍ رَاحَ يُنكِرُهَا
تَجَاهُلًا وَهُوَ عَينُ الحَاذِقِ الفَهِمِ
قَدْ تُنكِرُ العَينُ ضَوءَ الشَّمسِ مِنْ رَمَدٍ
وَيُنكِرُ الفَمُ طَعمَ المَاءِ مِنْ سَقَمِ

گر حسود انکار آن کرده مدار آنرا عجب کو تامل کرد
ورنه نیک کرده است او فهم که گهی چشم از رمد منکر شود
خورشید را هم دهن منکر شود طعم خوش را از سقم
یعنی تعجب مکن از برای حسودیکه گشته است منکر آیات
قرآن در حالتی که تجاهل کننده است و حال آنکه این حسود

نیک حاذق و نیک فهم کننده است تو ازین حال عجب مدار
بدرستی که انکار میکند چشم نور آفتاب را بواسطه حجاب رمد
و انکار می نماید دهن آب شیرین را از جهة سقم و بیماری
یعنی انکار حسود کمال بلاغت قرآن را بواسطه مرض
جهالت و اگرنه آثار اعجاز آیات قرآن مجید مانند آفتاب
جهان تاب ظاهر و لایح است هر دیده که کنج بیند عجب از
نظرش باشد هرکس که خطا گوید عین خطرش باشد
یا خیر من یمم العافون ساحته
سعیاً فوق متون الانیق الرسم
ومن

وَمَنْ هُوَ الآیَةُ الکُبْرَی لِمُعْتَبِرٍ
وَمَنْ هُوَ النِّعْمَةُ العُظْمَی لِمُغْتَنِمِ
ای بهترین آنکه مردم قصد درگاهش کنند یا پیاده یا به پشت
اشتران باد دم ای که هستی آیت کبری برای معتبر
وی که هستی نعمت عظمی برای مغتنم یعنی بهترین آنکسانی که
قصد کرده اند آینده کان و طالبان راه حق عرصه هدایت
او را در حالتی که پیاده بوده باشند و نیز آنکسانی که سوار بوده
باشند بر پشتهای شتران تیز رفتار یعنی انبیا و رسل که
سالکان راه حق اند انوار هدایت از مشکوه ارشاد ایشان

اقتباس میکنند حضرت محمد علیه السلام مهتر و بهتران است
و آنحضرت آیت کبیر و دلیل معتبرست بزرگ و عظیم است
مر آنکسانی را که غنیمت شمردند و سر مویی از متابعت
شریعت غرا او سر نه پیچند

سریت من حرم لیلا الی حرم
کما سری البدر فی داج من الظلم

در شبی رفتی محمد تا باقصای شریف چونکه ماه چهارده
کرد در روان اندر ظلم یعنی رفتی تو ای محمد از حرم مسجد الحرام
در شب بسوی حرم دیگر که آن بیت المقدس است در دمشق

همچنانکه

همچنان که رود ماه شب چهارده در شب تاریک نقل است که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خانه امهانی بود که
دختر ابو طالب و در جای خوب بود بعد از ان ادای
نماز جبرئیل علیه السلام بیامد براقی بیاورد و آنحضرت
بر براق سوار شد و برفت به بیت المقدس و از آنجا بمعراج رفت
در همان شب مرجعت فرموده قصه معراج از مسجد الحرام
تا مسجد اقصی که بیت المقدس است بکتاب الله ثابت است
و از بیت المقدس تا آسمان رفت بحدیث صحیح مشهور است و منکر این
آورده از ضلالت و گمراهی است اعاذنا الله و سائر المسلمین من الضلالة

وَبِتَّ تَرقیٰ اِلیٰ اَنْ نِلتَ مَنزِلَةً
مِنْ قَابَ قَوسَیْنِ لَمْ تُدرَکْ وَلَمْ تُرَمِ
برشدی بالا که باشد قاب قوسینت مقام ・ وان نیابدست
نه بیند هیچکس در هیچ دم ・ یعنی بس گشتی تو ای محمد بر بلندی
بمراتب کمال تا جدیکه یافتی از خدای تعالی مرتبهٔ آن مرتبه
مقدار دو کمانست یا کمتر و آن مرتبه ترا در نمی یابد
و جد طلب آن ندارد از ملائک و پری و آدمی و مراد از قاب
قوسین قرب مرتبه و کرامت است نه قرب مکان و مسافت
از انکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در انمقام از مکان منزه است

و در

و درمیان عرب چنان بود که اگر یکی میخواست با دیگری
به تحقیق الفت و محبت کند کمال خود با کمال آدمی
پیوست و این عبارت بود از عقد دوستی و محبت درمیان
ایشان بس حضرت عزت نیز خواست که مقدار محبت و مودت
خود را با محمد علیه السلام ظاهر کند درمیان خلایق این معنی را بقاب
قوسین تفسیر کرده است تا موافق قاعده و مفهوم عرب باشد
وَقَدَّمتکَ جَمیعُ الاَنبیاءِ بِهَا
وَالرُّسُلِ تَقدِیمَ مَخدُومٍ عَلیٰ خَدَمِ
وَاَنتَ تَختَرِقُ السَّبعَ الطِّبَاقَ بِهِم

فِي مَوكِبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ العَلَمِ

انبیاء و مرسلین پیشوا کردند دران همچو مخدوم که کرد پیشوا در هر خدام زآسمانها برگذشتی بر جمیع انبیا در گروهی که اندران تو بودی صاحب علم یعنی تقدیم کردند و ترا پیش کردانیدند ای محمد جمیع انبیا و رسل در شب معراج همچو تقدیم مخدوم بر خدمتکاری چند یعنی چون کمال و قرب ترا مشاهده کردند همه پیغمبران ترا متابعت کردند و تو بر همه مقدم بودی و تو می شکافتی هفت آسمان را به انبیا و رسل در لشکری که تو دران میان

صاحب علم بودی یعنی تو بر آسمان برآمدی و امیر لشکر انبیا و رسل بودی و آدم و جمله پیغمبران در زیر علم تو بودند که دران حال حضرت پیغمبر هر پیغمبر را با امت خویش مشاهده کرد که می آمدند و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم استعانت می طلبیدند و التماس شفاعت و دعا میکردند صلوة الله علیهم اجمعین

حَتَّى إِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْوًا لِمُسْتَبِقٍ

مِنَ الدُّنُوِّ وَلَا مَرْقًى لِمُسْتَنِمِ

خَفَضْتَ كُلَّ مَقَامٍ بِالإِضَافَةِ إِذْ

نُودِيتَ بِالرَّفْعِ مِثْلَ المُفْرَدِ العَلَمِ

رتبتی از قرب الٰهی هیچکس نگذاشتی   جای بالاتر بنشستی
دیگری را در رقم   پست کردی پیش قرب هر مقام دیگری
چون ترا بردند بالا و اندران کشتی علم   یعنی تا حدی ترقی نمودی
ای محمد که دران شب نگذاشتی سبق و پیشی مر هیچ
سابقانرا و پیش گیرنده را و نگذاشتی هیچ جای برآمدنی
برآینده را که تو ازانجا تجاوز نفرمودی از جهة مرتبه که
ترا بود و پست کردی مقام خود با مقامهای ایشان
دران حال که ندا کرده شدی برفع مثل المفرد العلم یعنی همچنانکه
مفرد علم را یعنی یگانه و مشهور را برفع و برآمدن مراتب
ندا

ندا کنند ترا که یگانه دنیا و آخرتی دران شب برفع
درجات و ترقی باعلی مدارج کمال ندا فرمودند صلی الله علیه وسلم

کَیمَا تَفُوزَ بِوَصلٍ اَیِّ مُستَتِرٍ
مِنَ العُیُونِ وَ سِرٍّ اَیِّ مُکتَتِمِ

تا مقام فضل پنهان یافتی از چشم خلق   سر پنهانی نداشتی
ز اوصاف قدم   یعنی این عروج و ترقی بمراتب کمال ترا
بجهت آن بود که برسی ای محمد بوصال حضرت ذو الجلال که
در غایت استتار و پوشیدگیست از چشمهای خلایق
و محروم بر سر اسرار الهیت که مخفی و پنهان است یعنی

حکمت معراج آن بود که دولت وصال با کمال حضرت
عزت دریابی وسری که با خلایق اولین وآخرین
درمیان ننهند با تو درمیان نهند وبدان فائز کردی

وَحُزتَ کُلَّ مقامٍ غیرَ مزدحمٍ فَحُزتَ کُلَّ فَخارٍ غیرَ مُشتَرَکٍ

تقدیم تنخیر

وَجَلَّ مِقدارُ ما وُلِّیتَ مِن رُتَبٍ
وَعَزَّ اِدراکُ ما اُولِیتَ مِن نِعَمِ

جمع کردی هر بزرکی کان نبودست مشترک بر شدی
از هر بزرکی کان نبودست مزدحم پس بزرکست آنچه
دادندت فضل مرتبه پس عزیزست آنچه بخشید خداوند از نعم
یعنی

یعنی پس جمع کردی تو ای محمد هر فضلی را که میان تو
ومیان دیکر پیغمبران مشترک نیست وکذشتی از هر مقام که
انبیا ورسل دران مقام مزاحم تو نیستند یعنی
ومقامات انبیا علیهم السلام ترا حاصل شد ودر مراتب
خاصه تو هیچکس با تو شریک نیست ونخواهد بود
خوبان ستارکان سپهر علا هستند ماهی است درمیانه
ایشان نکار من ونیز بزرکست وعظیمست مقدار آنچه
والی وحاکم ان از مراتب درجات وعزیز وشریفست
دریافتن آنچه ترا داده شده است از نعم چون مرتبه قرب

قرب وکرامت وپایهٔ عزت وشرف تو ورای مراتب بلیغ
انبیا ورسل است وبکمال حسن وصلوت وسیرت
آراسته هر اینه دولت ونعمت تو در غایت عظمت
وبزرگی خواهد بود ودیگرانرا نخواهد بود آنچه تو داری
بحسن ماه ندارد جاه وجمال تو پادشاه ندارد

بُشرىٰ لَنا مَعشَرَ الاسلامِ اِنَّ لَنا
مِنَ العِنایةِ رُکناً غَیرَ مُنهَدِمِ
لَمّا دَعَی اللهُ داعینا لِطاعَتِهِ
بِاَکرَمِ الرُّسُلِ کُنّا اَکرَمَ الاُمَمِ

مژدگانی

مژدگانی باد ما را ای مسلمانان که ما از عنایت هست
رکنی کان بود دور از هدم چون خدا او را پیمبر خوند
بفرستاد او بهتر پیغمبران هستیم ما خیر الامم
یعنی ای قوم ومعشر اسلام نظر کنید در بشارتی که ما راست
بدرستی که ما را از عنایت حضرت رکنی است وآن
وجود محمد است که هرگز ویران ومنهدم نشود وچون خواند
ونهاده خدای تعالی حضرت رسالت را که طلب کننده ماست
بفرمان بری حضرت عزت باکرم رسل شدیم ما اکرام امتهای
یعنی چون حضرت پروردگار پیغمبر ما را بهترین خواند ما که

امت اوییم بهترین امتها باشیم از برکت بزرگی

حضرت رسالت علیه السلام گدای کوی ترا پادشاه میخوانند

چو راه یافت بران دربراه میخوانند ازان زمانکه حدیث تو

بزبان آمد مرا محدث خوبان جهان خوانند محمد قاسم

راعَت قلوبَ العدی اَنباءُ بعثتهِ

کنَباۃٍ اَجفَلَت غُفلاً مِنَ الغَنَمِ

مَازَالَ یَلقَاهم فی کُلِّ مُعتَرَکٍ

حتّی حکَوا بِالقَنا لحماً علی وَضَمِ

دشمنان را دل بترسانید اخبار رسول همچو آواز گرگ نا که برجهیدی غنم

چون

چون بجنگ دشمنان رفتی بدی در جنگاه آن بدنها

برسر نیزه چو لحم اندر وضم یعنی ترسانید دلهای دشمنان

دین را خبرهای بعث و رسالت حضرت مصطفی مانند آواز تکبیر

بترساند رمه گوسفند را و همیشه حضرت پیغمبر ما با لشکر اسلام

با لشکر کفار می پیوست در معارک و علی الدوام با ایشان

محاربه میکرد تا حدیکه مشابه شدند کافران برسر نیزهای لشکر

اسلام بگوشتها که بر قناره آویخته باشد یعنی اعضا

و جوارح کفار برسر نیزه اهل اسلام گوشتهای بود

برسر قناده از بس کم در دست اسلام کشته گرفتار شده اند

وَدُّوا الفِرَارَ وَكَادُوا يَغْبِطُونَ بِهِ

أَشْلَاءَ شَالَتْ مَعَ العِقْبَانِ وَالرَّخَمِ

از روی شان بدگریز غبطه بردندی براه عضوهای

کان بدیدی با عقاب با رخم یعنی دوست داشتندی

کافران گریختن از لشکر اسلام را پس ایشان نزدیک

بودند بانکه تمنا برند بگریختن خود که ایشان گوشت

پارها باشند که از سرهای نیزه بعقاب و رخمه مرتفع شوند

یعنی در زمان گریختن خود تمنا میکردند که ایشان را همچو

گوشت پارهای مرغان هوا از سر نیزهای لشکر اسلام

در

دریا بندد و این مبالغه است در غلبه کردن لشکر اسلام بلشکر کفار

تَمْضِي اللَّيَالِي وَلَا يَدْرُونَ عِدَّتَهَا

مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ لَيَالِي الأَشْهُرِ الحُرُمِ

بس شبی بگذشت آنرا کس ندانستی عدد در غزاها چون

نبودی از شب ماه حرم یعنی میگذشت شبهای

بسیار بر کافران و ایشان از غایت تحیر و خوف

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و از خوف اهل اسلام

نمیدانستند که چند گذشته است مادام نبودی آن شبها

از شبهای اشهر حرم یعنی ماه رجب و ذو القعده

و ذوالحجه و محرم که این چهار ماه را شهر حرم میخوانند
و کافران درین ماهها چهار کار کانه ایمن بودند
و میدانستند که مسلمانان با ایشان مقابله نخواهند کرد

كَأَنَّمَا الدِّينُ ضَيْفٌ حَلَّ سَاحَتَهُمْ
بِكُلِّ قَرْمٍ إِلَى لَحْمِ الْعِدَى قَرِمِ

گوئیا که دین بود مهمان که او آمد فرود در سرای آنکه
بد مشتاق لحم دشمنم یعنی گوئی که دین اسلام
مهمانیست که فرود آمده در عرصه کافران و منازل
ایشان بهر قومی و سیدی و بهادری که بگوشت
دشمنان

دشمنان دین مشتهی و مشتاق است زیرا که اسلام را
رغبت داشتند بکشتن کافران و دشمنان دین
و ریختن خون ایشان تا حدیکه هر کسی که بکسی در خویشی
نزدیکتر می بود شعف آن داشت که آنکس بدست او
کشته شود چنانکه در خبر آمده که در روز بدر که مسلمانان
فتح یافتند و بعضی از کفار کشتند و بعضی را اسیر کردند
حضرت رسالت در باب اسیران با ابوبکر مشورت کردند
ابوبکر گفت که یا رسول الله اگر صلاح فرمایی ازایشان
فدا بستانیم و بخرج تهیه لشکر کنیم اگر ما را اغزای واقع شود

آراسته و ساخته باشیم و شاید که حق سبحانه وتعالی
ایشانرا هدایت بخشد بعد ازین مسلمان شوند و از
آتش دوزخ خلاصی یابند و چون خویشان ما اند
گرفتاری ایشان در آتش دوزخ جاوید نباشد
بعد ازان با حضرت عمر مشورت فرمود حضرت عمر گفت
یا رسول الله من چنان مصلحت می بینم که هر کس بخویشاوندی
بکسی نزدیکتر است بدست آنکس بدهی که او را گردن زند که
اگر این ظفر ایشانرا ابدی ازین بتر کردندی پس حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم تبسم فرموده گفت که یا ابابکر
تو

تو با ابراهیم علیه السلام مانی در حلم که در باره کفار قوم
خود فرمود فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور
رحیم و یا که بعیسی علیه السلام مانی که گفت ان تعذبهم
فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
یا عمر تو بنوح علیه السلام مانی که گفت لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا پس حضرت رسالت علیه السلام بر وفق
قول ابی بکر صدیق رضی الله عنه رفت و از ایشان فدا
گرفت و بعد ازان از ایشان بیشتر باسلام درآمدند و هدایت
یافتند بشرافت قول ابی بکر صدیق بازم حضرت حق تعالی

و از جمله اصحاب کبار رشد ند الحمد لله رب العالمین

یَجُرُّ بَحرُ خَمِیسٍ فَوقَ سَابِحَةٍ

تَرمِی بِمَوجٍ مِنَ الأَبطَالِ مُلتَطِمِ

می کشیدند بحر لشکر جمله بر لشکر سوار موج میزد از دلیران

او که میرفتند بهم مِن کُلِّ مُنتَدِبٍ لِلّٰهِ مُحتَسِبٍ

یَسطُو بِمُستَاصِلٍ لِلکُفرِ مُصطَلِمِ

جمله از بهر خدا درکار بودند از غزا بیخ کفر از بن بکندند

بنیت کردند از ستم یعنی غلو میکردند حضرت رسالت

علیه السلام

علیه السلام دریای لشکر اسلام بر سر کافران در حالتی که

این لشکر بر بالای اسبان نیک رفتار ند و این

دریای لشکر اسلام که میان لشکر جوشش و خروش میکنند

محاربه و مقاتله کافران و خمیس نام لشکر است بو اسطه

آنکه لشکر پنج جزو است قلب میمنه میسره مقدمه ساقه

و این موج لشکر از کسی است که اجابت کننده است مر

دعوی حق را و فدا کننده است نفس خود را در راه خدای

و چشم دارنده است اجره و مزد خود را بقدر عمل و مجاهده که

در راه خدا تعالی بجای آورده است و صفت او آن است که

میکند کافر از الیقهر با اصحاب و اتباع خویش که
برکننده اند بیخ و بنیاد درخت کفر را ومعنی استیصال
و اصطلام برکندن است از بیخ و مقصود مبالغه است
در استهلاک کفار و خرابی احوال ایشان

حَتّی غَدَت مِلَّةُ الاِسلامِ وَهِیَ بِهِم
مِن بَعدِ غُربَتِهَا مَوصُولَةُ الرَّحِمِ

تا قوی شد ملت اسلام از سعی همه دین در اول بد ضعیف
ذو رحم شد محترم یعنی لشکر اسلام مداومت نمودند
بر محاربه و مقاتله کفار تا گشت دین اسلام بمعاونت
و

و مصاحبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او
بعد از انکه غریب بود پیوسته شده بارحم و قرابت
خویش یعنی دین اسلام در اول غریب بود چون کافران
مغلوب و مقهور گشتند و اسلام را رونق بسیار تمام
پیدا شد و هر کس بفطر اصل خویش که فطرة اسلام است
ملت اسلام را صله رحم حاصل شد و با اقارب قدیم خود باز گشت

مَکفُولَةً اَبَداً مِنهُم بِخَیرِ اَبٍ
وَخَیرِ بَعلٍ فَلَم تَیتَم وَلَم تَئِمِ

دین از ایشان بهتر شوهر و بهتر پدر زان نمانده

در بیوکی و هم نماند اندر یتیم یعنی ضمان کرده شده است
همیشه دین اسلام از لشکر اسلام و بهترین شوهری
پس دین اسلام هرگز ضعیف خوار نخواهد بود بلکه همه
روز در ترقی خواهند بود کفار مغلوب خواهند گشت

هُمُ الجِبالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصادِمَهُمْ
ماذا رَأى مِنْهُمْ في كُلِّ مُصْطَدَمِ

کوهها بودند وزان کو نبرد آمد بپرس تا بگویند آنچه
دانستند از ایشان در صدم یعنی امواج لشکر اسلام که
پهلوانان و دلیران لشکر اند کوهها جلادت و شجاعت اند
پس

پس مپرس از احوال ایشان معارضان ایشان را که
در حرب و جنگ با ایشان معارضه کرده اند که چه
دیده اند از ایشان در هر معرکه و از ضرب تیغ و سنان
ایشان بر سر معارضان ایشان هرچه رفته است
وچگونه در چنگال باز و شاهین گرفتار و بی اختیار بوده اند

وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا
فُصُولُ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهى مِنَ الوَخَمِ

از حنین و بدر دیگر از احد مکن سوال تا بگویند فصلهای
سخت تر از وخم یعنی تیز پرس از واقعات حنین

وفوجی بسبیل الله

وحادثات بدر و وقایع احد فضول و ابواب هم که
راکه از غلبات لشکر اسلام بکافران رسیده است
وصفت آن اسباب مرگ آن است که سخت تر بود
از مرض و باد طاعون و قصهٔ غزای حنین و بدر و غزای
احد طولی دارد که چگونه بود و چها بر سر کفار گذشت
و حضرت عزت چگونه پیغمبر خود را مظفر و منصور گردانید
و کفار را مقهور و مغلوب گردانید الحمد لله رب العالمین

المُصدِرِی البیضَ حُمراً بعدَ ما وَرَدَت
مِنَ العِدی کُلَّ مُسوَدٍّ مِنَ اللِّمَمِ

سرخ

سرخ میکردند بخون دشمنان شمشیرها چون فرو شد
در سیاهی هر سر موازلمم معنی اصدار بیرون آوردن است
یعنی دلیران لشکر اسلام بیرون آوردن بود شمشیرهای
سفید درخشنده را در حالتی که سرخ شده بود بر سر
کافران که سیاه شده بود بر سر کافران که سیاه شده
بودند از ظلمت کفر و طغیان یعنی پهلوانان مسلمانان
شمشیرهای ایشان بخون آن بدبختان سرخ می گشت

وَالکاتِبینَ بِسُمرِ الخَطِّ ما تَرَکَت
اَقلامُهُم حَرفَ جِسمٍ غَیرَ مُنعَجِمِ

شاكي السلاح لهم سيما تميزهم
والورد يمتاز بالسيما عن السلم

می نوشتندی به نیزه خط سرخی بر بدن حرف جسمی
بی نقط ننوشته بودی آن قلم آن کمان سخنان که
سیماشان بدین ممتاز بود گل برنگ و بوی آن
ممتاز گردد از سلم و این لشکر اسلام نویسنده بودند
بقلمهای رماح خویش بر تختهای وجود کافران ونگذاشتند
آن قلمهای نیزه ایشان حرف ابدان کافران را از غیر
مقطوع یعنی هیچ کافری نماند که لشکر اسلام بنوک نیزه
وجود

وجود او را بخست و زخم دار نکرد و خط نام موضعیست که
نیزه های نیک نسبت بدان موضع میکنند و دلیران لشکر
اسلام در زیر سلاح با شوکت و هیبت بودند ایشان را
سیمای ایشان ممیز بود یعنی بنور جبین و صفای
بشره ظاهر و پیدا بودند و حال آنکه درخت گل ممتاز
میشود از درخت سلم بسیار و درخت سلم درختیست
بی منفعتی که در بادیه می باشد یعنی درختهای وجود اسلامیان را
گلهای خوش بودی که از معرفت و هدایت بار بودی و درختهای
لشکر کفار چون درخت سلم بی بار و بی منفعت بود لاجرم

قضا از بیخ وبنیاد شان برکند

انْ قامَ فی جامعِ الهیجاء خاطبهم

تصامَّت منهُ اذنا صمةُ الصمم

تهدی الیکَ ریاحُ النصرِ نشرهم

فتحسبُ الزهر فی الاکمامِ کلَّ کمِ

کانَّهم فی ظهورِ الخیلِ نبتُ رُبیً

من شدةِ الحزمِ لا من شدةِ الحزمِ

میرساند باد نصرت بر تو باد سعیشان چون بهار

اندر سر غنچه بودند ثابت قدم مردمان در پشت اسپان

چون

چون درخت پشت کوه رسته واری حزم ور دین

نه زشدت در خرم یعنی بطریق هدیه می آورد بسوی

بادهای فتح ونصرت وظفر بوی خوش ایشان را

پس می پنداری تو که هر شبی عشقی ودلیری کر لشکر

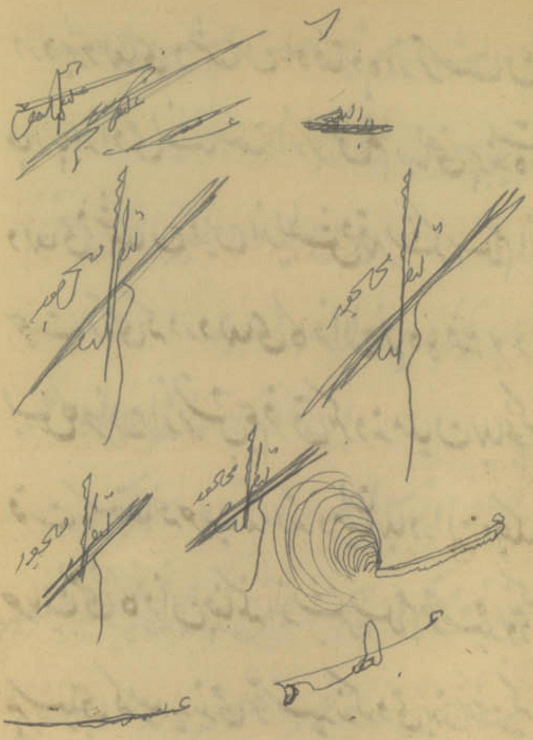
اسلام در زیر سلاح خویش پنهان است همچو شکوفه که

بر برده خلاف خود پنهان شود وگویی که پهلوانان

لشکر اسلام بر پشتهای اسب خود درختهاست که

بر زمین بلند رسته باشد واین مشابهت ایشان

با این درختان قوت ضبط واستعداد ومردانگی وفرزانگی



ایشان است در سواری و حرب و جنک که بهر
بادی و صیحه از جای خود نمیروند از جهت محکم
کردانیدن زمینهایی که بر پشت اسب تنکنای
قوی یعنی بهادران لشکر اسلام را اعتماد بر
شجاعت و ضبط و تدبیر و قوت بازوی خود
بودند بر قوت محکمی که تنک زین که بر پشت
اسبها بود والله اعلم

طَارَت قلوبُ العِدیٰ مِن بَاسِهِم
فَاتَفَرَّق بَین البُهم وَالبُهُم

در

در دبر دلهای دشمنان او فتاده از ترس شان
چارپا از آدمی نشناختند از ترس غم یعنی پرنده است
دلهای دشمنان دین از بطش و قهر لشکر اسلام از
جهت ترسی که در دلهای کافران راه یافته بود
بس کافران از ترس و بیم فرق نکردند میان بهائم که
قوت و استطاعه حرب ندارند و میان بهادران و جنگ
جویان یعنی کافران چنانکه از لشکر اسلام ترسیده بودند که
هر سپاهی که میدیدند می ترسیدند که و می پنداشتند که
شجاعت و پهلوانان است بهم جمع بهمه است و بهمه جهه
فرس

فرس است و بهم جمع بهمه است شجاع است
لَمْ يَبْقَ حَرْبَ رَسُولِ اللهِ مِنْ بَطَلٍ
يَلْوِي عَلَيْهِ وَلَا الْفِرَارُ مِنْ خَصَمٍ
وَمَنْ يَكُنْ بِرَسُولِ اللهِ نُصْرَتُهُ
اِنْ تَلْقَهُ الْاُسْدُ فِي آجَامِهَا تَجِمِ
هر که او را از رسول الله یاری آمده شیر اگر بروی رسد
از ترس میگردد بهم فَلَنْ تَرَى مِنْ وَلِيٍّ غَيْرَ مُنْتَصِرٍ
بِهِ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَيْرَ مُنْقَصِمِ دوستانش را
نه بینی غیر منصور و عزیز هم نه بینی دشمنش خوار و شکسته بهم

يعنى هيچ عجيب و غريب از كفار و بهادران و
پهلوانان مهاجران و انصاران كه در بيم و ترس
بوده باشند زيرا كه هر ظفر و نصرت او بسبب حضرت
پيغمبر بوده باشد اگر به پيوند و با آنكس غلبه از شيران
خوف و رعبت آنكس فرو نشينند و نه بينى تو هيچ
دل مومن كه صاحب ظفر و نصرت ترس نباشد بسبب
حضرت رسالت و گر هيچ دشمن نديده باشى كه منكر
و مغلوب و مقهور نباشد بسبب آنحضرت يعنى دوستان
و ياران آنحضرت هميشه مظفر و منصور بودند و دشمنان او مغلوب

أَحَلَّ أُمَّتَهُ فِي حِرْزِ مِلَّتِهِ
كَاللَّيْثِ حَلَّ مَعَ الأَشْبَالِ فِي أَجَمِ

امت خود را نشانده در حصار ملتش همچو شيرى كه
بود با بچگان اندر اجم يعنى حضرت رسالت فرود آورده
امت خود را در پناه دين رهت و ملت زهراى
خويش مانند شيرى كه فرود آمده باشد با اولاد خود
در بيشه چنان محافظت مى نمايد كه هيچ دشمن را
زهرهٔ آن نيست كه گرد آن بيشه گردد و حضرت رسالت
امت خود را كه اولاد هدايت اويند در بيشهٔ دين

خویش جان نگاه میدارد که هیچ را مجال تعرض
ایشان نیست الحمد لله رب العالمین

کَم جَدَّلَتْ کَلِمَاتُ اللهِ مِن جَدَلٍ فیهِ
وَکَم خَصَمَ البُرهَانُ مِن خَصِمٍ

هرکه با قران بجنگ آید بیفکنند بخاک گفت و گوی
منکران از برهان او کشته کم یعنی بسیار بر زمین
انداخته است کلمات خدای تعالی که اشخاص دلیران
مهاجران و انصار ند مجادل و معارض حضرت
نبی صلی الله علیه وسلم را و بسیار غلبه کرده است
برهان

برهان حضرت پیغمبر یعنی قرآن مجید بر خصوم و معاندان
او به بلاغت فصاحت مشهور بودند همه از معارضه
عاجز شدند و مقابله را بر مکالمه اختیار کردند

کَفَاکَ بِالعِلمِ فی الاُمِّیِّ مُعجِزَةً
فی الجَاهِلِیَّةِ وَالتَّادِیبِ فی الیَتَمِ

این قدر از معجزاو بس پیش از وحی او امی پر علم بوده
پرهیز آنده یتیم یعنی بس است و بسنده است ترا ای مخاطب
از معجزه حضرت رسالت علمی که در ذات او بود او در
جاهلیت متولد شده بود و نشو و نما نیافته و بر عکس تعلم نکرده

وامی محض بود باوجود اعلم علماء عالم بود و دریای علم
وحکمت بود و ربطی بر سینه مبارک او جاری شده که
علوم اولین و آخرین قطره از دریای علم اوست
همچنین معجزه ترا بسنده است دیگر آنکه حضرت رسالت
یتیم بود مادر و پدر نداشت و محافظی و مؤدبی که او را
در طفولیت چیزی آموزد باوجود به بهترین آداب و
نکوترین اخلاق آراسته شده بود که تمام خلایق عالم
از مکتب ادب و سیرت او متأدب و متخلق شدند
و از حضرت حق تعالی ادب آموخته چنانکه او فرموده است ادبنی ربی فاحسن تأدیبی
حز

خَدَمْتُهُ بِمَدِيحٍ اَسْتَقِيلُ بِهِ
ذُنُوبَ عُمْرٍ مَضَى فِي الشِّعْرِ وَالْخَدَمِ
اِذْ قَلَّدَانِي مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ
كَاَنَّنِي بِهِمَا هَدْيٌ مِنَ النَّعَمِ
خدمتی کردم بمدحش تا بخشندم گناه   زانکه عمرم
صرف شد در گفتن شعر و خدم   کردند در گردنم عصیان
میترسم ازان   گوییا بالشعر و خدمت مثل هدی
از نعم   یعنی خدمت کردم من حضرت محمد را بمدحی که
وسیله میسازم و طلب عفو و مغفرت میکنم با آن گناهان

عمر براکه گذشته است در شعر و در مدح و غزل و خدمتگاری
اهل دنیای یعنی بر شعر و مدح که من اهل دنیار گفتم همه گناه
و معصیت بود اکنون باین قصیده که در مدح گفتم
طلب میکنم از حضرت عزت که گناهان گذشته مرا
ببیامرزد و زیراکه در گردن من انداخته اند شعر و خدمت
اهل دنیا چیز براکه از عاقبت آن ترسیده میشود گویی که
من با آن شعر و خدمت و قلاده مکاره که ایشان در گردن
من انداخته اند هدی و شترم که رانده میشود بقلاده
خویش بسوی مذبح و محل قربان کردن یعنی در خدمت
اهل

اهل دنیا مرا بر چیزی چند میداشتند که ازان خطر
هلاک بود ازان اعراض کردم و دست در دامن
مدح حضرت رسالت زدم تا بدین وسیله از ورطه
هلاک دنیا و آخرت خلاص شوم و نجات یابم و امید
دارم که محروم نشوم ان شاء الله تعالی

اَطَعْتُ غَيَّ الصِّبَا فِي الْحَالَتَيْنِ فَمَا
حَصَلْتُ اِلَّا عَلَى الْاٰثَامِ وَالنَّدَمِ

بردم فرمان بادو کودکی در هر دو حال هیچ ازان
حاصل ندارم جز گناهان ندم یعنی فرمان برداری

کردم ضلالت وگمراهی زمان صبا را درگذاشتم شعر
وخدمت اهل دنیا بس حاصل نکردم ذخیرهٔ جهت
خویش گناه وپشیمانی منم که نیست شب و روز
جز گنه کارم گناه کارم و امید عفو میدارم

فَیَا خَسَارَةَ نَفْسِی فِی تِجَارَتِهَا
لَمْ تَشْتَرِ الدِّینَ بِالدُّنْیَا وَلَمْ تَسُمِ
وَمَنْ یَبِعْ آجِلاً مِنْهُ بِعَاجِلِهِ
یَبِنْ لَهُ الغَبْنُ فِی بَیْعٍ سَلَمِ

بس

بس زیان کاریکه نفس اندر تجارت یافته کو بدنیا
دین نه بخرید ونگفته میخرم هرکه دنیا را العقبی میفروشد
خاسر است غبن او روشن بود البته در بیع سلم
یعنی بس ای خسارت وزیان در نفس من در معامله
وتجارتی کرده است از روی آنکه نخریده است متاع وقماش
دین باقی را بر کهنه خارف دنیای فانی ومتعرض خریدن
آن نشده است بلکه عکس کرده است وخریده است دنیای
فانی را بدین باقی وهرکس که ثواب وثمرات دین باقی را که
موجل است بدهند ودنیای فانی معجل را بستاند ظاهر

و روشن میشود که او را زیان عظیم دران بیع و دران
سلم است و خطا کرده است در معامله خرید و فروخت

اِنْ آتِ ذَنْباً فَمَا عَهْدِی بِمُنْتَقِضٍ
مِنَ النَّبِیِّ وَلَا حَبْلِی بِمُنْصَرِمِ
فَاِنَّ لِی ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِیَتِی
مُحَمَّداً وَهُوَ اَوْفَی الْخَلْقِ بِالذِّمَمِ

گر گنه کردم بسی من عهد را نشکسته ام
با پیمبر حبل دین مصطفی نبریده ام
عهد او دارم که نام من محمد کرده اند
کس وفا چون او نکرده در همه عهد و ذمم یعنی آورده

من بدرگاه خدای تعالی گناه بسیار پس نیست عهد من
با حضرت نبی شکسته و نیست حبل من منقطع شونده
پس بدرستی که مرا ذمه و عهدیست بر آنحضرت بآنکه
من همنام اویم و آنحضرت وفا کننده تر است از جمیع
آدمیان بعهد خود و هر عاصی که امید شفاعت از آنحضرت
کند لصدق از شفاعت او بی نصیب نخواهد بود به
برکت آنکه او همنام محمد باشد یا احمد یا محمود در قیامت خلاص خواهد یافت

اِنْ لَمْ یَکُنْ فِی مَعَادِی آخِذاً بِیَدِی
فَضْلاً وَاِلَّا فَقُلْ یَا زَلَّةَ الْقَدَمِ

حَاشَاهُ اَنْ یُحْرَمَ الرَّاجِی مَکَارِمَهُ
اَوْ یَرْجِعَ الْجَارُ مِنْهُ غَیْرَ مُحْتَرَمِ

کز فضلش در قیامت دست کیرد خرم ورنکیرد وای
بر من چون بلغزاند قدم دور بادا کو کند نومید
بر امیدرا یا که از وی باز کردد جار غیر محترم یعنی
اکر نباشد انحضرت در آخرت دست کیرنده بشفاعت
از فضل و کرم خویش پس بکوی ای ذلت قدم
من از صراط بسوی دوزخ و کرفتاری
من بعذاب و عقاب و منزه است
ولایق

ولایق نیست بکمال کرم انحضرت صلی الله علیه وسلم اکر
نیابد امیدواری شفاعت انحضرت را باز کردد و انکس که
التجا بجوار دولت او کرده است در حالتی که محترم و مکرم نشده باشد
بانواع کرم و لطف و فضل او و صلوات الله علیه و علیهم
و بدانکه بیشتر چنان خوانده که ان لم یکن فی معادی
اخذ بیدی فضلا و الا به تنوین الا یعنی عهدا و امنا
چنانکه حق تعالی فرموده لا یرقبون فی مومن الا و لا ذمة
و این بهتر است و معنی درست تر و روشنتر چرا که اکر
الا میخوانند جواب ان لم یکن مذکور نیست و اکر

الا به تنوین میخوانند قفل جواب ان لم یکن است وسخن درست است

وَمُنْذُ أَلْزَمْتُ أَفْكَارِي مَدَائِحَهُ

وَجَدْتُهُ لِخَلَاصِي خَيْرَ مُلْتَزَمِ

وَلَنْ يَفُوتَ الْغِنَى مِنْهُ يَدًا تَرِبَتْ

إِنَّ الْحَيَا يُنْبِتُ الْأَزْهَارَ فِي الْأَكَمِ

زانکه من مشغول کردم فکر خود در مدح او برخلاص خود
دامن ملتزم می یافتم دست درویش از غنای نعمتش
خالی نشد زانکه باران جمله رویاند بهار اندر اکم
واز آن بار که الزام کرده ام مدائح آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را

بر افکار خویش من ایمعنی را بجهت خلاص شدن
از بیماری فلج خویش و مرض گناه و معصیت بهترین
الزام کرده شد والبته فوت نمیکند یعنی هرگز محروم نمی
گذارد وجود و عطا او دستی را که بگرد فقر آلوده باشد
بدرستی و راستی که باران رویانیده گلها را در پشتهها یعنی
باران که از آسمان بر زمین فرود می آید تمام ریاض و بساتین
و پشتهها را سبز میگرداند و گلها میرویاند جود و کرم حضرت
محمدی نیز عام است و تمام مؤمنان از عاصی و مطیع از
باران بیکران شفاعت او سیراب و با نصیب خواهند شد

محروم و بی نصیب نخواهد شد ان شاء الله تعالی

وَلَمْ اُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْیَا الَّتِی قَطَفَتْ

یَدَا زُهَیْرٍ بِمَا اَثْنَیٰ عَلیٰ هَرِمِ

من نمیخواهم بهای مال دنیا چون زهیر کان بخشید دست

او چون گشت مداح هرم یعنی نخواستم من ازین مدح ثنا که در شأن حضرت رسالت گفتم ثمره و حکام دنیا را مثل آنکه یافته است قصیدهٔ زهیر که مداح هرم بن سنان بود از مدح او انعام و ثمرات بسیار یعنی زهیر که شاعر مشهور است مدح هرم بن سنان میکفت تا که از وی انعام

واکرام

واکرام دنیوی یابد و مدح و ثنای من حضرت رسالت را پاک و خالص است از شائبهٔ غرضهای فاسد من ازین مدح و ثنا ناز و نعیم دنیا نمیخواهم بل که شفاعت حضرت محمدی و رسانیدن به بهشت و ناز و نعیم و لقای حق میخواهم

یَا اَکْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِی مَنْ اَلُوذُ بِهِ

سِوَاکَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِمِ

ای کرمهتر زخلقان من ندارم ملجای جز تو چون آید قیامت تا بود مرک تنم یعنی بهترین خلق نیست مرا کسی که با و پناه گیرم غیر از تو نزد فرود آمدن حادثه و بلیه که

عام شد و جمیع بدن فرو گرفته یعنی مرا مرضی عارض
شده است و درین مرض هیچ دوائی و درمانی
غیر از عنایت تو ندارم یا آنکه مراد از حادثهٔ عام
فزع اکبر باشد که روز قیامت باشد یعنی
دران روز با هیبت که هر کس بخطائی و عتابی
گرفتار باشند مرا امید هست که از
ذل معصیت بکرم عام و شفاعت کبرای تو باشد که
خلاص شوم با آن که هر حادثه در دنیا روی نموده
و می نماید مرا هیچ پناهی بغیر از تو نیست بدان ملتجا شوم

ولن

وَلَنْ يَضِيقَ رَسُولَ اللهِ جَاهُكَ
إِذَا الْكَرِيمُ تَجَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ
فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا
وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ

یا رسول الله جاه است تنگ می تابد بمن چون کریم انتقام
آرد با ارباب نقم شمه از جود تو دنیا بود با آخرت
و ز علومت در دو عالم علم لوح است قلم یعنی البته تنگ
نگردد ای رسول خدای جاه و رفعت تو بشفاعت
من فقیر گنه کار دران هنگام که خدای تعالی تجلی کند

باسم منتقم و در قیامت خواهد بود که عاصیان و
وگنه کاران را انتقام در ان حالت با هیبت این
فقیر حقیر پر گناه را از شفاعت خود بی نصیب مگردان
و اگر مرا شفاعت کنی در عظمت و جاه تو هیچ نقصان
و قصور نخواهد بود و بس بدرستی که تو ای محمد دریای کرم
وجودی و دنیا و آخرت از آثار جود و انوار وجود تست
و علم لوح و قلم رشحهٔ از بحر علم بی کران تو اگر از مائدهٔ
شفاعت تو نصیبی باین عاصی گنه کار رسد از دریای
جاه و مرتبهٔ وجود بی غایت و بی نهایت تو هیچ کم نخواهد شد

چه

چه کم شود ای مه اگر بر منت نظر افتد   ویا بر وزنم از رویت
آفتاب در افتد   يَا نَفْسُ لَا تَقْنَطِي مِنْ زَلَّةٍ عَظُمَتْ
اِنَّ الْكَبَائِرَ فِي الْغُفْرَانِ كَاللَّمَمِ
لَعَلَّ رَحْمَتَ رَبِّي حِينَ يَقْسِمُهَا
تَأْتِي عَلَى حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسَمِ
ای تن از رحمت مشو نومید با جرم بزرگ   چون کبائر
نزد غفران خدا شد چون لمم   رحمت رحمان بگر آندم که
قسمت میکند   بر من آید در خور جرم و گناه اندر قسم
یعنی ای نفس عاصی من نومید مشو از گناه بزرگ که از تو

صادر شده بدرستی که گناهان در آمرزیدن نزد
حق تعالی مانند صغیره است یعنی باران مغفرت از آسمان
عنایت باریدن گیرد و سیلاب رحمت و مغفرت
روان شود خاشاک صغیره و کبیره را از زمین دل بنده
عاصی بشوید و امید هست که رحمت پروردگار من
در هنگام قسمت بر مقدار معصیت فرود آید صغیره را بقدر
صغیره و کبیره را بقدر کبیره والله علی کل شیء قدیر

یَارَبِّ فَاجعَل رَجَائِی غَیرَ مُنعَکِسٍ
لَدَیکَ وَاجعَل حِسَابِی غَیرَ مُنخَرِمِ

والطف

وَالطُف بِعَبدِکَ فِی الدّارَینِ اِنَّ لَهُ
صَبراً مَتی تَدعُهُ الاَهوالُ یَنهَزِمِ

یا رب امیدم بر آور و امگردان واژگون در قیامت
نزد سختیهای پیچیده هم لطف کن با بنده در دنیا و هم
در آخرت زانکه صبرش نزد سختیها شود آواره هم
یعنی ای پروردگار من بس مگردان امیدم را منعکس نزد
حضرت خویش یعنی مرا از درگاه خود نا امید باز مگردان
و بگردان جعل امید من غیر منقطع و لطف با بنده عاصی خود
در دنیا و آخرت در دنیا ازین مرض خلاصیش بخش

و در مغفرت سرافراز گردان بدرستی که مرا این بنده
ضعیف حقیر حقیرترست که هرگاه اهوال و حوادث
باو میرسد تحمل آن ندارد و منهزم و خراب میگرداند

وَأْذَنْ لِسُحْبِ صَلوةٍ مِنْكَ دائِمَةٍ
عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمِ

بس درود بی کران باران ز ابر رحمت بر همیشه تا
شود ریزان بایشان این نعم یعنی واذن ده
و دستوری فرمای مر ابرهای بیکران خویش را که
بطریق دوام فرود آینده است بر حضرت رسالت و بشدت و بقوت بارنده است

والال

وَالْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ
أَهْلِ التُّقَى وَالنُّقَى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ

بعد ازان بر آل و اصحاب کرام و تابعین اهل علم و اهل
ارباب تقوی و کرم یعنی همیشه باران رحمت
خویش را روان و بارنده گردان بر آل حضرت مصطفی
و بر اصحاب او و تابعین ایشان رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین

مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيحُ صَبًا
وَأَطْرَبَ الْعِيسَ حَادِي الْعِيسِ بِالنَّغَمِ

تا بجنباند صبا اندر چمن شاخ درخت تا براند

هذا کتاب دو روز

وقف فی سبیل الله

اشتران رانندگان پر نغم یعنی مادام که حرکت دهد نسیم خدای
درخت بانرا که درخت نازک و لطیف است و راست نهال است که
مشابهت دارد بقد و قامت محبوبه دلخواه باد صبا و ان باد
مشرقست در غایت اعتدال و در طرب اندازد سوار ان زاد
قافله را رانندهٔ شتران سفید بنغمهای خوش آینده و مراد ازین
تابیدست یعنی همیشه بارانهای رحمت خویش را بر حضرت حبیب خود که
محمد مصطفی است روان و بارنده کردن صلوة الله علیه و سلم و تسلیما
کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون وارزقنا شفاعته
یوم لا ظل الا ظله تمت ۱۱۹۰ بحق النبی الکریم العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله واصحابه اجمعین بعد از حمد بیحد بحضرت
احدی که خالق جمیع موجودات است و درود نامعدود
بآن جنابی که حضرت احدیت اورا سبب ظهور جمیع
موجودات کردانیده است و برآل او بر اصحاب او که همه شان
مقتدا و مهتدا اند ونجوم اهل دین اند اجمعین
بعده بدانکه حضرت رسالت صلی الله وسلم در فضایل
شبهای

شبهای ماه شریف رمضان از زبان دربار
شکربار خود فرموده اند آنرا بزبان فارسی ترجمه
کرده اند از جهت آسان شدن بر مسلمانان تاکه
همه کس نفع واستفاده کیرند باشد که مصنف و کاتب
این رساله را بفاتحه یاد آور باشند تاکه سبب معموری
دنیا وآخرت میشده باشد بمضمون خیر الناس من ینفع الناس
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت
میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که چون ماه
شریف رمضان بدیدی روی بقبله آوردی وهر دو دست

مبارک بسوی آسمان بردی که قبله گاه دعاست
و اصحاب عظام خود گفتی که ای یاران من بدانید
و آگاه باشید که چون ماه شریف رمضان درآید
درهای بهشت گشاده شود و درهای دوزخ بسته شود
و دعاها اجابت شود و دیوان و پریان را در غل
کشند و شیاطین لعین را در بند کشند و هر نماز شام که
مسلمانان روزه گشایند فرشتگان از حضرت
رب العزت در رسند و گویند توبه کننده هست که
تا توبه او را قبول کنیم و هیچ آمرزش خواهنده هست که
بیامرزیم

بیامرزیم و هر که در شب اول ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی
سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص ده بار بخواند چون
از نماز فارغ شود فرشتگان آسمان و ساکنان
کرسی و حاملان عرش و ماهیان دریا گذارنده
این نماز را آمرزش خواهند و مژده دهند و گویند که
ای بندگان خدا تعالی نماز و روزه شما را قبول کرده
شایسته درگاه خود گردانید روایت میکند حضرت
عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما از جناب حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب دویم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح دو تر چهار رکعت نماز
گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سوره انا انزلنا
سه بار بخواند از روی ثواب چنان باشد که هفتاد
بار پیاده حج باشد و خدا تعالی را شصت سال عبادت
کرده باشد فردای روز قیامت گذارندهٔ این نماز را
حضرت حق سبحانه و تعالی از برهنگی و تشنگی قیامت
نگاه دارد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکنند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که
در

هر که در شب سیوم ماه شریف رمضان بعد از تراویح
دو تر چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه
یکبار و سوره الهیکم التکاثر هفت بار بخواند از روی
ثواب چنان باشد که گویا که هفتاد سال روزها
بروزه و شبها بنماز گذرانیده باشد و دیگر هم گویا که
بوزن کوههایی که در روی زمین است از زر سرخ در
راه رضای خدا تعالی صدقه کرده باشد و ده بار حج پیاده
کرده باشد عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه روایت
میکنند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب چهارم

ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر چهار رکعت
نماز گذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص
و والعصر ده بار بخواند خدای تعالی گذارنده این نماز را
شش چیز کرامت کند اول آنکه مسلمان زیاند و دایم
مسلمان دارد و مسلمان میراند دویم آنکه از جمله صالحان
کرداند سیوم آنکه در وقت جان دادن با ایمان برد
چهارم آنکه روز قیامت روی آن بنده را همچون ماه
شب چهارده درخشان کرداند پنجم آنکه از پل صراط
همچون برق و رعد بگذرد ششم آنکه از هر در بهشت که
خواهد

خواهد در اید ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که
هر که در شب پنجم ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر
چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار
و سورهٔ انا اعطینا ک هفت بار بخواند چون سلام دهد ده بار
از برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم صلوة فرستد
حضرت حق سبحانه و تعالی گذارندهٔ این نماز را هدیه بدهد
و فراخ روزی کند و از عذاب گور نجات دهد
عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم که هرکه در شب ششم ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی
سوره فاتحه یکبار ~~سوره~~ و آیة کرسی یکبار از حضرت
حق سبحانه و تعالی فرمان آید که ای بنده من مژده باد
ترا که من که خداوندم جمیع گناهان ترا بیامرزیدم و مر ترا
دیدار خود روزی گردانیدم حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم که هرکه در شب هفتم ماه شریف رمضان بعد از نماز
تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سوره فاتحه
یکبار

یکبار و سوره قل یا ایها الکافرون یکبار بخواند حضرت
حق سبحانه و تعالی گذارنده این نماز را چهار چیز کرامت کند
اول آنکه با ایمان دارد دویم آنکه نامه اعمال او را بدست
راست او بدهند سیوم آنکه شب نخست او را السلام
کرده اند چهارم آنکه تا ماه شریف رمضان دیگر از بلاها و
آفتها در پناه عصمت خود نگاه دارد عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم که هرکه شب هشتم ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سوره

فاتحه یکبار و سورهٔ اذا جاء نصر الله یکبار چون سلام دهد
سر بسجده نهد هر حاجتی که دارد بخواهد البته مستجاب شود
و این گذارنده نماز را تا سال دیگر گناه ننویسند
انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که هر که در شب نهم ماه شریف
رمضان بعد از تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد و در
هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ تبت یدا یکبار چون
از نماز فارغ شود ده بار بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
صلوات فرستد بعد از آن سر بسجده نهد و سه بار سبحان ربی الاعلی
گوید

گوید حضرت حق سبحانه و تعالی فرشتگان را گوید که و خطاب کنند
ای فرشتگان این بندهٔ مرا دعا کنید که هر حاجتی که دارد
و میخواهد البته دعای او را اجابت کنم و حاجت او را
برآرم و از آتش دوزخ خلاص کنم بفضل و کرم خود
ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم که هر که در شب دهم ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سورهٔ
فاتحه یکبار و سورهٔ اخلاص سه بار بخواند خدای تعالی آن بنده را
از مقبولان درگاه خود گرداند و بفضل و کرم خود

انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب یازدهم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز
گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ قل اعوذ برب الفلق
پنج بار بخواند از روی ثواب چنان باشد گویا که از مادر نو
زاده باشد   عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که
در شب دوازدهم ماه شریف رمضان بعد از وتر و تراویح
چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ
قل اعوذ

قل اعوذ برب الناس پنج بار بخواند از روی ثواب چنان
باشد که هفتاد بار ختم قرآن کرده باشد و هفتاد بار
حج پیاده بجای آورده باشد و حضرت حق سبحانه و تعالی
گذارندهٔ این نماز را از حوض کوثر سیراب گرداند و از
برهنگی قیامت و از رسوائی قیامت نگاه دارد
حضرت عمر ابن خطاب رضی الله عنه روایت میکند
از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب
سیزدهم ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر دو
رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ

الم نشرح یکبار بخواند حضرت حق سبحانه وتعالی گناهان
هفتاد ساله او را بیامرزد و ثواب هفتاد ساله عبادت
در دیوان اعمال آن بنده نویسد

حضرت ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب چهادهم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سوره
اخلاص سه بار بیقین داند که او از اهل بهشت است
سلمان فارسی رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول اکرم
صلی

صلی الله علیه وسلم هر که در شب پانزدهم ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سوره
فاتحه یکبار و سوره انا انزلناه یکبار حضرت حق سبحانه وتعالی
نام این بنده را در دیوان آمرزیدگان نویسد و در
ساعت ازین ماه هر نوع طاعتی که کند خدای تعالی او را
قبول کند و از مردود شدن نگاه دارد

حضرت امیر المومنین علی ابن طالب کرم الله وجهه روایت
میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب
شانزدهم ماه شریف رمضان بعد از وتر و تراویح چهار رکعت نماز

کذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و سوره الم نشرح یکبار
بخواند حضرت حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ نگاه دارد
و خصمان او را خوشنود کرداند   انس بن مالک
رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم
هر که در شب هفدهم ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر چهار
رکعت نماز کذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و سوره
الهیکم التکاثر یکبار بخواند چون از نماز فارغ شود ده بار
استغفار کوید از کناهان چنان پاک شود که از مادر نو تولد شده باشد
روز قیامت کذارنده این نماز را از کور سفیدروی برانکیزانند
عبدالله

عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که هر که در شب نوزدهم
ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر شش رکعت
نماز کذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار بخواند
چون از نماز فارغ ده بار صلوات فرستد حضرت حق سبحانه و تعالی
آن بنده را ثواب حج و عمره بدهد و باز همچنان باشد که
هزار بنده آزاد کرده باشد و باز فرماید فرشتگان را که
از برای این بنده ثواب نویسند و این بنده را در رفاقت
حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام شفیع باشند

عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب نوزدهم
ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز
گذارد و در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ اخلاص
ده بار بخواند از روی ثواب چنان باشد که گویا ده بار
ختم قران کرده باشد دیگر آنکه بوزن کوههای و زرها که
در روی زمین است صدقه و خیر کرده باشد و همین هم
ثواب مر این کس را باشد عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از حضرت رسول اکرم
صلی

صلی الله علیه وسلم که هر که در شب بیستم ماه شریف رمضان
بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی
سوره فاتحه یکبار و سورهٔ انا اعطیناک یکبار و در
نسخه هفت بار بخواند با اعتقاد درست حضرت حق
سبحانه و تعالی آن بنده را از لغزیدن پل صراط
نگاهدارد و از مال حلال او را در دنیا توانگر گرداند
ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب بیست یکم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح و وتر شش رکعت

نماز گذارد در هر رکعتی سورهٔ فاتحه یکبار و سورهٔ والعصر
پنج بار بخواند از روی ثواب چنان بشد که خدای تعالی
اورا از عذاب گور نجات دهد و جواب منکر و نکیر را بروی
آسان کرداند و از قحط و غارت در امان باشد

ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب بیست دویم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز
گذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ اذا زلزلت
یکبار بخواند خدا تعالی بی کام و بی زبان گوید که ای
بنده

بندهٔ من تو میدانی که هیچکس از من قویتر نیست
و فریاد رس بیچاره گان منم ای فرشتگان گواه باشید که
هر گناهی که کرده است این بندهٔ من در عمر خود ببرکت
این نماز از وی در گذشتم و اورا آمرزیدم و نام اورا
در جریدهٔ نیکان نوشتم عبد الله
ابن عمر رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم که هر که در شب بیست سیوم ماه شریف
رمضان بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی
سوره فاتحه یکبار و سورهٔ اذا جاء نصر الله پنج بار بخواند

خدای تعالی امر کند جمیع فرشتگان و کسان کرسی
و حاملان عرش و مرغان هوا و ماهیان دریا را که
آن بنده را آمرزش خواهند تا سال دیگر
ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت میکند از
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که هر که در شب بیست
چارم ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر چهار رکعت
نماز گذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و سوره ارایت
الذی یکبار هر فرشته که موکل برین بنده است گویند که
بار خدایا گذارنده این نماز را چه نویسیم از حضرت احدیت
جل

جل و علا گوید که ثواب این نماز را چندان نویسید که
هیچ بنده حساب آن نداند
ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند از حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم که هر که در شب بیست پنجم ماه
شریف رمضان بعد از تراویح و وتر دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار و سوره لایلاف یکبار بخواند
خداوند عالم او را ثواب چهار فرشته مقرب بدهد
حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب بیست
ششم ماه شریف رمضان بعد از تراویح و وتر چهار
رکعت نماز گذارد در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی یکبار
بخواند حضرت حق سبحانه و تعالی گذارندهٔ این نماز را
چهار چیز کرامت کند اول آنکه او را با ایمان دارد دوم
آنکه او را با ایمان برد سوم آنکه نامهٔ اعمال او را بدست
راست او بدهند چهارم آنکه شب نخست او را آسان کنند
و در گور او را عذاب نباشد و دیگر آنکه گذارندهٔ این
نماز را ثواب صد ساله نویسد و گناه صد ساله او را پاک کند
بفضل

بفضل و کرم خود ابن مسعود رضی الله عنه روایت
میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در
شب بیست هفتم ماه شریف رمضان بعد از تراویح
و وتر دو رکعت نماز گذارد در هر رکعتی سوره فاتحه یکبار
و سوره انا انزلناه پنج بار از روی ثواب چنان
باشد که شب قدر را دریافته باشد هر که شب قدر را
دریابد خدایتعالی را هزار ماه طاعت کرده باشد
چنانکه خدایتعالی میفرماید که لیلة القدر خیر من الف شهر
یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه هر که در شب قدر

هر حاجتی که خواهد یابد و دعایش قبول کرده شود و درین
هیچ و شبهه نیست   عبد الله بن مسعود
روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که
هر که در شب بست هشتم ماه شریف رمضان بعد از
تراویح و وتر دو رکعت نماز کذارد در هر رکعتی سوره
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار بخواند حضرت حق سبحانه
وتعالی آن بنده را از مقبولان درگاه خود کرداند
فردای قیامت آمنا وصدقنا او را با شهیدان برانکیزانند
از شرافت این نماز   عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه

روا

روایت میکند از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که
هر که در شب بست نهم ماه شریف رمضان بعد از
تراویح و وتر دو رکعت نماز کذارد در هر رکعتی سوره
فاتحه یکبار و سوره والضحی و الم نشرح یکبار بخواند حضرت
حق سبحانه وتعالی کذارنده این نماز را پنج چیز کرامت کند
اول آنکه شب نخستین کور برروی آسان کند دویم آنکه
با ایمان برد سیوم آنکه نامه اعمال او را بدست راست او
بدهند چهارم آنکه از برهنگی قیامت و رسوایی قیامت
در امان باشد پنجم آنکه خداوند عالم از آن بنده راضی باشد

ازین دنیا بیرون نرود تا مقام خود را در بهشت نبیند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند
از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که هر که در شب آخر ماه شریف
رمضان بعد از تراویح و وتر چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعتی
سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار بخواند از روی
ثواب چنان باشد که هفتاد بار حج پیاده کرده باشد و هفتاد
بنده آزاد کرده باشد و هفتاد گرسنه را بطعام و شراب
سیر کرده باشد و هفتاد روز روزه داشته باشد و هفتاد
بار ختم قرآن کرده باشد و هر تقصیراتی که کرده باشد و هر نقصانی که
ازین

ازین بنده بظهور آمده باشد ببرکت این نماز
از وی در گذرد و بدیدار بیچون و بیچگونه خود
مشرف گرداند زینهار زینهار زینهار باید که
این نماز را غنیمت دانید و شبهای
رمضان را بغفلت نگذارید آمین
و رب العالمین

الداعی الفقیر الحقیر کثیر التقصیر ۱۰۹۱
[illegible]
خط در ورق سالها بماند
بیچاره نویسنده که در خاک رود
[illegible]
آمین و رب العالمین

[illegible] علیه

ما جان بتو سپرده و شکر [illegible]
[illegible] تو رحم کن رحمی

من بنده مذنب زارم تو رحم کن رحمی
بخشش بنشانم تو رحم کن رحمی

شرمنده روی زردم و جرم عظیم کردم
خود را بتو سپردم تو رحم کن رحمی

اندر سرای فانی عمری کردم سکنه تو دانی
درمانده را تو هادی تو رحم کن رحمی

عمرم گذشت باطل کاری ندارم حاصل
بر این فقیر بیدل تو رحم کن رحمی

غیبت و دروغ گفتم غافل ز نیش ان خفتم
تو به [illegible] تو رحم کن رحمی

در وقت نزع جانم سر تو باشی زبانم
تا [illegible] تو رحم کن رحمی

از تن روح جدا بم چو حی بکش به جانم
بیچاره من تا شام تو رحم کن رحمی

جنت بده مقام با جمله صبر و شام
تا جاودان [illegible] تو رحم کن رحمی